مطالعات تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره ۵۳، تابستان ۱۴۰۱، مقاله علمی و پژوهشی، صفحات۱۳۷-۱۸۴

: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3

تأملی بر تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی در سه سدهٔ اخیر

عبدالله فرهی[۱]
احمدشعیب مسلم‌یار[۲]

چکیده: نگارندگان این مقاله در پی شناخت تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی بوده‌اند و آنچه از این پژوهش به دست آمده، نشان می‌دهد که در تاریخ‌نگری مورخانی چون محمود الحسینی، شکارپوری، خالص، نوری و ریاضی نوعی تقدیرگرایی، جبر تاریخی و تقدس‌گرایی وجود دارد. همچنین این مورخان به رخدادها و وقایع تاریخی عمدتاً نگاهی اسطوره‌ای، قومی و نخبه‌گرا دارند. مورخانی چون علوی، خالص، خوافی و ریاضی بر فایده‌مندی، عبرت‌آموزی و بصیرت‌افزایی تاریخ تأکید داشته‌اند. البته با گذر از فیض محمدکاتب به عنوان یک نقطهٔ عطف مهم در دگرگونی نحوهٔ نگرش مورخان به تاریخ، به مورخان سدهٔ بیستم میلادی می‌رسیم که از غبار، کهزاد، حبیبی و کاکر گرفته تا عطایی، فرهنگ و سیستانی، تاریخ‌نگری‌شان بیشتر متأثر از ملی‌گرایی بوده و برای افغانستان تاریخ پنج‌هزارساله همراه با نژاد آریایی را قائل شده و براساس همین نگرش، دوره‌های مختلف آریانا، خراسان و افغانستان معاصر را برای تاریخ افغانستان مشخص کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری، افغانستان معاصر، ملی‌گرایی، افغانستان تاریخی

۱ استادیار گروه تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول) farrahi.as@gmail.com
۲ دکترای تاریخ اسلام، استاد دانشگاه دولتی سمنگان افغانستان muslimyar.786@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۵/۲۰

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

A Quarterly Journal Of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 14, No 53, Summer 2022
Reserch Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 137-184

A Reflection on the Historical Attitude of Afghan Historians in the Last Three Centuries

Abdollāh Farrahī[۱]

Aḥmad Shu'ayb Muslimyār[۲]

Abstract: In this paper, we seek to understand the historical attitude of Afghan historians in the eighteenth, nineteenth and twentieth centuries and what has been obtained from this research shows that in the historical attitude of historians such as Maḥmūd al-Ḥussaynī, Shekārpūrī, Khāleṣ, Nūrī and Rīyāśī, there is a kind of destiny, historical determinism and sanctity. Moreover, these historians have mainly mythological, ethnic and elitist views towards historical events. Historians such as 'Alavī, Khāleś, Khwāfī, and Rīyāśī have also emphasized the usefulness, lesson learning, and enlightenment of history. However, with the passing of Feyś Muḥammad Kātib as an important turning point in the transformation of historians attitudes towards history, we come to twentieth-century historians who, from Ghobār, Kohzād, Ḥabībī and Kākar to 'Aṭā'ī, Farhang and Sīstānī, have been more influenced by nationalism, and have given Afghanistan a 5,000-year history with the Aryan race. Based on this view, they have identified different periods of Ariana, Khorasan and contemporary Afghanistan for the history of Afghanistan.

Keywords: historiography, historical attitude, contemporary Afghanistan, nationalism, historical Afghanistan.

۱ Assistant Professor, Department of Islamic History, University of Islamic Denominations (Mazāheb-e Eslāmī) (Corresponding Author)
farrahi.as@gmail.com

۲ PhD in Islamic History, Professor at Samangan State University, Afghanistanmuslimyar.786@gmail.com

Recive Date: 2021/02/28 Accept Date: 2021/08/11

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

مقدمه

تاریخ‌نگری به معنای بینش و جهان‌بینی نسبت به وقایع تاریخی است. مورخ یا تاریخ‌نگار وقتی به معنا، مفهوم، مسیر، هدف یا فایدهٔ تاریخ توجه می‌کند، نگرش وی دربارهٔ تاریخ مطرح می‌شود. او بر همین اساس به عرصهٔ تاریخ‌نگری وارد می‌شود و اینجا سرآغاز تفکر فلسفی وی دربارهٔ تاریخ است. تاریخ‌نگری به معنا، مسیر، هدف، سنن و احیاناً قوانینی که در تاریخ هست و به توجیهات مربوط به آن می‌پردازد (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۹۸). تاریخ‌نگری آن‌گونه که «بندتو کروچه» گفته، به معنای روایت‌های گوناگون از فکر تاریخی‌نگر است که در قرن نوزدهم به شکل برجسته‌ای به‌خصوص در آلمان توسعه یافته بود. «هیستوریسیزم» تأکیدی است بر تاریخ‌مند بودن همهٔ دانش‌ها و شناخت و نقدی است بر معرفت‌شناسی ضد تاریخی تفکر روشنگری یا نظریه‌ای که طبق آن همهٔ پدیدارهای فرهنگی به نحو تاریخ‌مند متعیّن می‌شوند و تاریخ‌دانان هر سدهٔ تاریخی باید بدون تحمیل هرگونه سیستم شخصی یا سیستم ارزیابی مطلق، مطالعه کنند (صالحی، ۱۳۸۹: ۲۳، ۲۴). البته تاریخ‌انگاری به معنای نوع نگاه به تمام پدیده‌ها از منظر تاریخ است. بنابراین تاریخ‌انگاری نه تاریخ‌نگاری است و نه جعل تاریخ، بلکه ما در تاریخ‌انگاری به جامعه، فرهنگ، اقتصاد، سیاست و بالأخره به همهٔ امور نگاه تاریخی داریم (*شصت سال تاریخ‌انگاری در افغانستان*، ۱۳۹۰: ۴۲). براساس این تعاریف، به ندرت می‌توان در افغانستان مورخی را دید که در مورد رویدادها، گزارش‌ها و شخصیت‌های سیاسی در تاریخ معاصر قضاوت نکند و نسبت به تحلیل وضع موجود، گذشتگان را مقصر نداند و نگرش تاریخی نداشته باشد. درواقع، عموم مورخان افغانستانی به تمامی پدیده‌های فکری–اجتماعی و سیاسی–اقتصادی از منظر تاریخ نگاه می‌کنند. براساس شواهد، تاریخ‌انگاری یا تاریخ‌نگری بخشی از طرز نگاه نخبه‌ها و مردم افغانستان نسبت به تحولات جاری در کشور است که از عموم مردم افغانستان تا استادان دانشگاه‌ها و طیف گسترده‌ای از علمای مذهبی و تکنوکرات‌های غربی همه در فهم، تحلیل و درک تاریخ معاصر افغانستان اظهار نظر می‌کنند. میزان نگرش تاریخ‌نگری مردم به حدی متنوع و متضاد است که حتی در مورد شخصیت‌های بزرگ سیاسی کشور اجماع و توافق نظر وجود ندارد و دیده می‌شود که نگاه‌های تباری در تاریخ‌نگری مردم بر نگاه‌های واقعی غلبه کرده است. برای نمونه، در مورد

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

شخصیت شاه امان‌الله‌خان که از شاهان معاصر افغانستان است و مهم‌ترین رویداد تاریخ معاصر افغانستان، یعنی استقلال کشور از استعمار انگلیس، در دوران حکمروایی او رقم خورد، اجماع نظر وجود ندارد. عده‌ای او را بانی اصلاحات و نوگرایی در افغانستان می‌دانند؛ درحالی‌که شماری شاه امان‌الله‌خان را به فاشیسم، قوم‌پرستی و الحاد متهم می‌کنند و این نگرش دربارهٔ دیگر شخصیت‌های سیاسی هم ادامه دارد؛ بدین سبب محتوای تاریخ معاصر افغانستان فضایل و ذکر مفاخر خاندان‌های حاکم و رجال برجستهٔ سیاسی را در برمی‌گیرد و از نقش مردم در سیر تحول و دگرگونی‌های تاریخی کمتر یاد شده است. این موضوع سبب شده است منتقدان تاریخ معاصر افغانستان، نقدهایی جدی به نگرش و تاریخ‌نگاری مورخان در دوران معاصر داشته باشند (یزدانی، ۱۳۸۵: ۲۲۳، ۲۲۴). صاحب‌نظر مرادی در مقاله‌ای با عنوان «پوزیتویسم یا ویرانگری تاریخ در افغانستان» نوشته است: «تاریخ‌نگاری رسمی تصویری از زشتی‌های قدرت است که وحدت اقوام کشور را شکافته و با نفی ارزش‌های شهروندی شکل گرفته است و بیشتر به جبرگاه اندیشه‌ها شباهت دارد. جعل به جای واقعیت قرار گرفته که ماهیت و محتوای آن را فاقد اعتبار ساخته است» (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۲). همچنین بصیراحمد دولت‌آبادی مؤلف کتاب *شناسنامهٔ افغانستان* دربارهٔ نگارش‌های رسمی اعتراض کرده و نوشته است: «در تاریخ باستان ما تمامی افتخارات مربوط به سرزمین است؛ نه به قوم و طایفهٔ خاص امروزی که متأسفانه دستبردهای فراوانی صورت گرفته؛ به اندازه‌ای که چهرهٔ واقعی تاریخ کشور را مخدوش ساخته است» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۲۴۸). طرح تئوری هم‌نژاد به نام نژاد پاک آرین که طی تفاهم‌نامه‌ای بین دولت‌های افغانستان و آلمان نازی صورت گرفت، تحت همین دستور در نگرش‌های رسمی خون آریاپرستی به حرکت درآمد که نمود آن را در نوشته‌های احمدعلی کهزاد و سردار نجیب‌الله تورویانا (به نام آریانا و استرابون) می‌توان یافت؛ به همین دلیل نازی‌ها با طرح نژاد آرین، این واژه را به اندیشهٔ نژادپرستی تبدیل کردند که با شکست نازیسم‌های هیتلری این نام به سرعت به حافظهٔ تاریخی سپرده شد (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۴).

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری

افغانستان در سه سدهٔ اخیر، به‌ویژه در دوران معاصر متأثر از دگرگونی‌های داخلی و

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

تحولات فکری- سیاسی جهانی است که نخستین نمونه‌های آن تحولات، به سدهٔ هجدهم برمی‌گردد. افغانستان در این دوران تا دوران پادشاهی امیر عبدالرحمن‌خان تحت سلطهٔ نظام خان‌خانی قرار داشت و حکومت نیرومند مرکزی وجود نداشت که کشور را به صورت متمرکز اداره کند و خانواده‌های پرقدرت هر یک زندگی را به نفع خود مدیریت می‌کردند. کشور در آتش جنگ‌های داخلی می‌سوخت و انگلیسی‌ها به منظور جلوگیری از پیشروی دولت روسیهٔ تزاری، ادارهٔ امور کشور را به صورت مستقیم و غیرمستقیم به دست گرفته بودند. در چنین دوران بحرانی بود که امیر عبدالرحمن‌خان به قدرت رسید و با غلبه بر مدعیان تاج و تخت، موفق به گرفتن زمام امور شد (طنین، ۱۳۸۳: ۳). مظاهر تمدن جدید (مدرنیسم) برای اولین بار در دوران زمامداری امیر شیرعلی‌خان وارد افغانستان گردید و برای نخستین بار در کشور افغانستان نشریه‌ای به نام *سراج الاخبار* منتشر شد و این دوران همزمان با تاریخ‌نگاری رسمی در کشور بود که تاریخ به عنوان یک واحد درسی وارد برنامه‌های آموزشی معارف شد.[۱]

۱ در تأملی بر تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی در سه سدهٔ اخیر، توضیح این نکته لازم است که شناخت جامع‌تر تاریخ‌نگری افغانستان در این سه سده نیاز به انجام پژوهش‌های بیشتری دارد. همچنین تأثیر آثار و نوشته‌های تاریخی این دوران بر مورخان عصر حاضر و تأثیر آنان از مورخان پیشین موضوعاتی است که باید به‌طور مستقل و در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این مقاله، پس از نگاهی کوتاه به زندگی مورخان در سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی، با استفاده از آثار به جای ماندهٔ آنان، تاریخ‌نگری‌شان بررسی شده است. اهمیت تاریخ‌نگاری به عنوان سند مکتوب که سیر تحول و تداوم تاریخی اقوام و ملل را در خود دارد، ایجاب می‌کند که برای فهم و درک بهتر منابع تاریخی، پژوهش‌های بیشتری صورت گیرد؛ زیرا این پژوهش‌ها در برطرف ساختن خلأ موجود در مطالعات تاریخی افغانستان ضروری پنداشته شده است و نیاز به بررسی‌های هرچه بیشتر، به‌ویژه دربارهٔ سیر تحول و تکوین تاریخ‌نگاری جریان‌های تاریخ‌نگارانه در دوران معاصر افغانستان دارد؛ زیرا افغانستان بخشی از جغرافیای جهان اسلام و حوزهٔ تمدن فارسی‌زبان است که در آن آثار مهمی خلق شده است. از این رو، ضروری است روش و بینش تاریخ‌نگاران افغانستانی هرچه بیشتر بررسی شود. هرچند دربارهٔ افغانستان در دوران معاصر مقالات، کتب و رساله‌های دانشجویی بسیاری از سوی دانشجویان افغانستانی در کشورهای منطقه به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است، اما جای آثار و پژوهش‌های تاریخ‌نگارانه‌ای که مسئله‌محور و برخوردار از چارچوب مفهومی و نظری با بار علمی و دانشگاهی باشد، خالی است. بر این اساس، نویسندگان با وسواس تمام در کتابخانهٔ ملی افغانستان واقع در شهر کابل، دانشگاه‌های مرکز و دانشگاه‌های استان‌های مختلف کشور، ریاست آکادمی علوم افغانستان، کتابخانه‌های مجلس و ملی جمهوری اسلامی ایران و سایر کتابخانه‌های شخصی در شهرهای مختلف افغانستان و ایران جست‌وجو کردند. نتیجه اینکه تاکنون در زمینهٔ تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری در افغانستان آثار اندکی تألیف شده است و یا شاید افغانستانی‌های مهاجر در کشورهای همسایه، پژوهش‌هایی انجام داده باشند که نویسندگان بدان دست نیافته‌اند. با این وصف، آثار انگشت‌شماری را معرفی می‌کنیم که به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی پرداخته‌اند. برای مثال، رسالهٔ دکتری احمدشعیب مسلم‌یار (یکی از نگارندگان این مقاله)،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

دانش‌آموختهٔ گروه تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی است که از رسالهٔ دکتری وی با عنوان «جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری افغانستان در دوران معاصر از دوره استقلال تا خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۱۹ تا ۱۹۸۹)» در این دانشگاه دفاع کرده است. وی در این اثر تلاش کرده است ضمن معرفی بینش و روش کار مورخان افغانستانی، آنان را به جریان‌هایی (ملی‌گرا، چپ و اسلام‌گرا) تقسیم کند و طی مباحث مفصلی نحله‌های فکری مورخان افغانستانی، ویژگی‌های تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری آنها را نیز تحلیل و تبیین کند. منبع دیگری که تاریخ‌نگاری افغانستان را به صورت دائرةالمعارفی تبیین کرده، کتاب *تاریخ‌نویسی در افغانستان* است. نویسندهٔ این اثر شاه محمود است. وی سعی کرده سیر تحول و تطور تاریخ‌نگاری در افغانستان را بیان کند و ضمن بیان فهرستی بسیار فشرده از دوره‌های تاریخی افغانستان، به معرفی مورخان و آثار آنها بپردازد. او مدعی شده است در نوشتن این کتاب از بیش از سیصد منبع داخلی و خارجی استفاده کرده است. وی هدف از این پژوهش را تحلیل و تفسیر دقیق از تاریخ‌نویسی در افغانستان، از کهن‌ترین دوره تا به امروز دانسته و آن را پاسخ‌گوی نیازهای علمی استادان، دانشمندان و دانشجویان رشتهٔ تاریخ دانسته است. ایراد عمدهٔ *تاریخ‌نویسی در افغانستان* نبود تحلیل و نظریه‌های علمی دربارهٔ تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری است و نویسنده رویکردی دائرةالمعارفی به موضوع دارد. در ضمن *دائرةالمعارف انگلیسی‌زبان ایرانیکا* در مدخل «تاریخ‌نگاری در افغانستان» به سیر تحول تاریخ‌نگاری افغانستان از آغاز ظهور سلسلهٔ سدوزی‌ها در سال ۱۷۴۷م. به رهبری احمدشاه درانی به عنوان نخستین حکومت مستقل افغانستانی نگاهی گذرا داشته و موضوع تاریخ‌نگاری‌های افغانستان را در دوران معاصر، تاریخ‌نگاری سیاسی و درباری دانسته و از محمود الحسینی نویسندهٔ مشهور دربار احمدشاه درانی، به عنوان مورخ وقایع‌نگار یاد کرده است؛ مورخی که به شرح رویدادهای دورهٔ زمامداری و سفرهای نظامی احمدشاه درانی به سوی هند پرداخته است. همچنین مجموعهٔ ادبی خوشحال‌خان را که شاعر پرآوازه در زبان و ادبیات پشتو است و اشعارش بار تاریخی دارد، یادآور شده و در ادامه، خاطرات امیر عبدالرحمن‌خان را که محتوای آن مجموعهٔ فرمان‌های امیر و تعامل او با مردم است، متذکر شده است. به همین ترتیب، از تاریخ‌نگاری فیض محمد کاتب، مورخ رسمی دورهٔ سلطنت امیر حبیب‌الله و شاه امان‌الله، یاد کرده و آثار کاتب را مهم‌ترین منبع دربارهٔ جنگ‌های افغانستان و انگلیس و ادارهٔ استبدادی آن دوره دانسته است. در نهایت، از ایجاد نهادهای ادبی و تاریخی در زمان محمد نادرشاه به نام انجمن‌های ادبی کابل، انجمن ادبی قندهار و آکادمی زبان پشتو به ریاست عبدالحی حبیبی به عنوان رئیس آن اداره در سال ۱۹۴۰م. یاد کرده که وظیفهٔ یک بخش آن تاریخ‌نگاری براساس الگوبرداری از مؤسسات علمی فرانسه بود. به باور نویسندگان دائرةالمعارف، دوران تجاوز قشون سرخ شوروی به افغانستان نقطهٔ تحول مهمی در تاریخ‌نگاری افغانستان است؛ زیرا با روی کار آمدن کمونیست‌ها تاریخ‌نگاری در افغانستان نگاهی نو به خود گرفت و گفتمان حضور و جایگاه سایر اقوام غیرپشتون با مفاخر تاریخی‌شان در تاریخ‌نگاری افغانستان مطرح شد؛ درحالی‌که در رژیم‌های قبلی از روی اجبار در چارچوب سلطهٔ پشتون‌ها با عنوان هویت ملی افغانستان، براساس الگوی اتحاد شوروی تحمیل می‌شد. همچنین از رسمیت یافتن طیف وسیعی از زبان‌های محلی از جمله ازبکی، ترکمنی و نورستانی در کنار زبان پشتو و دری یادآوری کرده است.

یادنامه فیض محمد کاتب مجموعه مقالاتی است که به کوشش حسین نائل گردآوری و تدوین شده است که به بازنمایی و بازشناسی آثار کاتب، *سراج التواریخ*، شیوهٔ پرداخت و اسلوب آن، بازتاب تاریخ‌نگاری تحلیلی در کتاب *فیضی از فیوضات*، *تحفة الحبیب* و همچنین درخشش هنر خطاطی فیض محمد کاتب پرداخته است. *یادنامه غلام محمد غبار* نیز دارای مقالاتی است که از سوی پویا فاریابی گردآوری و تدوین شده است. در این اثر شماری از مقالات پژوهشی نویسندگان و تاریخ‌پژوهان افغانستانی که در سال ۲۰۰۱م. در مدرسهٔ مطالعات آسیایی‌ـآفریقایی دانشگاه لندن (SOAS) برگزار شده، چاپ شده است که دربردارندهٔ زندگینامهٔ غبار، خاطرات سیاسی او و نگاهی دیگر به اصول تاریخ‌نگاری و شخصیت غلام محمد غبار است. *یادنامه احمدعلی کهزاد* که محتوای این یادنامه «رگه‌های اتنولوجی در آثار مرحوم

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی در دو سدهٔ پیشین (هجده تا نوزده میلادی)

تاریخ‌نگاری در افغانستان از سال ۱۷۴۷م. آغاز شد و بنابراین تاریخ‌نگاری جدید با افغانستان جدید پیوند دارد و تاریخ افغانستان از تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان جدا نیست. از زمانی که احمدشاه ابدالی در قندهار سلسلهٔ سدوزایی‌ها را تأسیس کرد، اولین تاریخ افغانستان توسط منشی او محمود الحسینی نوشته شد و بدین ترتیب، می‌توان گفت از زمانی که کشوری به نام افغانستان ایجاد شد، تاریخ‌نگاری نیز در آن متولد گردید (*شصت سال تاریخ‌انگاری در افغانستان*، ۱۳۹۰: ۲۳). مهم‌ترین و

کهزاد»، «اهمیت آرشیفی آثار کهزاد»، «کلمهٔ بگرام در آثار کهزاد»، «نثرنویسی کهزاد»، «پژوهش‌های کهزاد دربارهٔ تطبیق نام‌های امروزی با نام‌های کهن آریایی» و «مطالعات کهزاد دربارهٔ نورستان» است. *رساله شصت سال تاریخ‌انگاری* هم گزارشی از نشست تخصصی تاریخ معاصر افغانستان در چهار گفتار و پرسش و پاسخ‌هایی است که در آن جمعی از استادان دانشگاه و دانشجویان به بررسی روش و بینش مورخان افغانستانی در دوران معاصر پرداخته‌اند که گفتار نخست آن با عنوان «شصت سال تاریخ انگاری در افغانستان» از سخی منیر است. وی در این گفتار به بررسی آثار و نوشته‌های تاریخی در دوران معاصر توجه کرده، از معایب تاریخ‌نویسی در افغانستان معاصر شکایت کرده و چالش‌های تاریخ‌نگاری معاصر را برشمرده است. او برخلاف عنوان سخنرانی‌اش، سخنی از مفاهیم تاریخ‌انگاری یا تاریخی‌گری نگفته است. گفتار دوم با عنوان «پوزیتیویسم یا ویرانگری تاریخ در افغانستان» از صاحب‌نظر مرادی پژوهشگر تاریخ افغانستان است. وی نیز بیشتر به تاریخ‌سازی در افغانستان معاصر اشاره و باور دارد. روایت رسمی از تاریخ افغانستان، پاره‌ای از جعلیاتی است که توسط حکام و زمامداران افغانستان در دوران معاصر جعل شده که برآیند آن نگرش قومی به نام ملی‌گرایی است. گفتار سوم با عنوان «صورت‌بندی تاریخ معاصر افغانستان» از علی امیری است. وی در این گفتار، بیشتر از مفاهیم تاریخ‌انگاری و تاریخی‌گری سخن گفته و آثار موجود در تاریخ‌نگاری افغانستان معاصر را به خردگرا، ملی‌گرا و برزخی تقسیم و تاریخ‌نگار رسمی افغانستان در دوران معاصر را نقد کرده است. گفتار چهارم این کتاب «تاریخ همیشه ورق می‌خورد» را غلام محمد محمدی مورخ افغانستانی نوشته است. وی نیز مانند آقایان سخی منیر و صاحب‌نظر مرادی و علی امیری به نقد تاریخ معاصر افغانستان پرداخته و راهکارهایی را دربارهٔ تاریخ‌نگاری بیان کرده و سخنی نیز دربارهٔ روش‌های نگارش تاریخ دارد. البته در این پژوهش با رویکرد تحلیلی به مطالعهٔ تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی در سده‌های هجدهم، نوزدهم و بیستم پرداخته شده است. نگارندگان این مقاله با مراجعه به متون دست اول و دست دوم و نیز تحلیل و نظر سایر پژوهشگران از دورهٔ معاصر دربارهٔ موضوع مورد مطالعه، با گردآوری شواهدی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های ارائه شده، به تحلیل و تفسیر استدلال‌های خود پرداخته‌اند. هدف آن توجه به الگوها و قالب‌های فکری، معرفتی و سیاسی، یا همان پارادایم‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری هر دوره است که باید در جهت شناخت تاریخ‌نگری مورخان این دوره تبیین گردد (قزلسفلی، ۱۳۸۷: ۶۲) تا فهم و درک ما را از فرایند بازآفرینی تاریخ افغانستان در سه دههٔ اخیر بیشتر کند. درواقع، در این برههٔ تاریخی با روایت‌های مختلف از یک رویداد واحد روبه‌رو هستیم. هرچند که وقایع تاریخی یک بار و به یک شکل روی داده‌اند، اما عواملی سبب شده‌اند که این وقایع به اشکال مختلف روایت شوند و این امر برخاسته از نگرش، اندیشه‌ها و پایگاه‌های اجتماعی مختلفی است که مورخان صاحب‌نظر این دوران از آن برخوردارند و این فراوانی خود به خود تضاد و تناقضات مختلفی را به همراه داشته است. در این پژوهش به دو مقولهٔ تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگری مورخان افغانستان در سه سدهٔ اخیر پرداخته شده است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

معتبرترین مورخان این دوره عبارت‌اند از:

۱. محمود الحسینی جامی المنشی که فرزند ابراهیم الحسینی است.[۱] او در تمامی اثرش از واژه‌هایی چون «سلطان»، «سلیمان‌فر»، «حضرت خاقان» و «ممالک مستان» (حسینی جامی، ۱۳۸۴: ۴۵). برای احمدشاه درانی استفاده کرده است، اما به قول توین‌بی: «همه در این متفق‌القول‌اند که کشف صحت و ضبط واقعیات تاریخی از وظایف تاریخ است که پدیدهٔ اجتماعی تمدن‌ها را نمایان می‌سازد» (توین‌بی، ۱۳۳۶: ۱۳). از لحاظ تاریخ‌نگری، محمود الحسینی در مقوله‌های دانش تاریخ، روش در تاریخ، اهداف و فایده‌مندی و فلسفهٔ آن چندان توفیقی نیافته است و تاریخ‌نگری وی بیشتر جنبهٔ قهرمان‌گرایی و جبرگرایی دارد و هیچ‌گاه وقایع دورهٔ احمدشاه درانی را به آن وسعت که محمود الحسینی انعکاس داده است، دیگران بازتاب نداده‌اند (حسینی جامی، ۱۳۸۴: ۶۳). در نگاه حسینی، نسبت به تاریخ و بیان وقایع تاریخی نوعی تقدس‌گرایی موج می‌زند و او سلطنت را هدیه‌ای خدادادی می‌داند: «به مقتضای راستی و انصاف و مروتی که خداوند عالم در سرشت این طایفه به دست قدرت و مرحمت خود مخمر ساخته است، آن جماعت نیز اعانت از جانب اقدس الهی خواسته، متوکلاً علی الله اردوی خود را جمع نموده، متوجه مدافعهٔ آن جماعت شدند که در این اثنا، جناب مسبب‌الاسباب که آن حضرت را در این مدت به مصلحت شامله از آفات و عاهات محفوظ و محروس می‌داشت» (حسینی جامی، همان، ۶۳، ۸۴). حسینی از قوم افغان و جمع آن افاغنه بارها در تاریخ خود یاد کرده است، اما از افغانستان تاریخی که بعد از استقلال (۱۹۱۹م) در ادبیات تاریخ‌نگاری مورخان ملی‌گرای افغانستانی مطرح شده، در نوشته‌های وی چیزی دیده نمی‌شود: «و متعاقب آن نجیب‌خان افغان با پنجاه–شصت‌هزار قشون افاغنه و غیره طوایف ادبار ردایف و توپخانهٔ کثیر از جانب وزیر شریر راهی گردیده و وزیر مدبر در خلف آنها به اتفاق خوانین و امرای هند، با سپاه

۱ از سال تولد وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما هنگامی که احمدشاه درانی در تلاش بود مورخی را در دربارش استخدام کند، به محمدتقی‌خان شیرازی که در آن زمان از رجل سیاسی بود و پس از کشته شدن نادرشاه افشار، یکی از نزدیکان احمدشاه درانی شده بود، دوست دیرین خود محمود الحسینی المنشی‌بن ابراهیم الجامی را یافت و به پادشاه خبر داد. بدین‌گونه محمود الحسینی در خدمت احمدشاه درانی درآمد تا «تدبیرات صایبه و افکار ثاقبه و فتوحات نمایان و صادرات و واردات زمان جدید که نشان دستورالعمل سلاطین جهان و قانون فرمانروای خوانین دوران است، بی‌شائبه تبدیل و تغییر به سلک تحریر و رشتهٔ تسطیر در آیند و نام نامی همایون که زیب و زینت اوراق ربع مسکون است، بر جراید روزگار به طریق یادگار بماند» (جامی، ۱۳۸۴: ۴۵).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

بی‌حد و فیلان کوه‌شکن بی‌عدد، توپ‌های آتش‌دم و بان‌هـای آسـمان‌پیمای افعی‌سـم، از محوطهٔ شهر برآمده، عازم نبرد می‌باشـد» (حسـینی جـامی، ۱۳۸۴: ۳۷۶). در مجمـوع، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که وی کارهای مهم را به احمدشـاه درانـی نسـبت داده که این نگرش حسینی در مورخـان بعـدی تـأثیر گذاشـته و بسـیاری از آنـان شـاهان سدوزایی و بارکزایی را قهرمانان عصرشان می‌دانند؛ بنـابراین نخبگـان و قهرمانـان ایـن برهه از تاریخ، همان شـاهان سـدوزایی و بارکزایی‌انـد کـه از جانـب خـدا برگزیـده می‌شدند. درواقع، می‌تـوان گفـت جبرگرایـی نیـز نتیجـهٔ قطعـی مبـانی اصـلی اندیشـهٔ هستی‌شناسانهٔ حسینی بوده است. همچنان در تاریخ‌نگری او تقدیرگرایی حاکم بود کـه جایگـاه آزادی عمـل را از دیگـران سـلب کـرده اسـت. عمـق جبرگرایـی در اندیشـهٔ تاریخ‌نگاری وی به تفکر تمایز ذاتی احمدشاه درانی برمی‌گردد کـه موصـوف را منشـأ مشـروعیت براسـاس ارادهٔ خداونـد می‌دانسـت. ایـن موضـوع در قالـب هستی‌شناسـی مورخان این دوره چنین قابل فهم است که آنها حکومت زمینی را در قالـب حکومـت صوری و نمادی از حکومت درمی‌یافتند. این تبیین لازم می‌دانست که ادارهٔ امور زمینـی به نمایندگی خالق آسمانی، به دست انسانی ورزیده، برگزیـده و نخبـه صـورت پـذیرد (ترکمنی آذر، ۱۳۹۱: ۶۳).

۲. **منشی عبدالکریم علوی:**[۱] او برخلاف مورخـان سـدهٔ نـوزدهم و معاصـرانش، برای تاریخ رسالت قائل می‌شد و بر فایده‌مندی تاریخ تأکید داشت: «غـرض از اشـغال این امور رفع وحشت تنهایی بود و هم اینکه شاید اولاد و احفـاد مـا از ایـن کتـب و رسائل تمتعی برداشته و بر عجایب عالم رنگارنگ و حالات جدیـده بـرآورده اهـل فرنگ مطلع و آگاه گردند» (علوی، ۱۸۴۸: ۳). البته او برای علم تاریخ تعریف دقیـق ارائه نکرده و در مـورد علمیـت تـاریخ نیـز سـخن نگفتـه اسـت. از تـاریخ‌نگری او

۱ یکی از مورخان مهم دیگر آن دوران بود که در مورد تاریخ افغانستان آثار معتبـری دارد. هرچنـد دربـارهٔ زنـدگی وی معلومات زیادی در دست نیست، اما از متن یکی از آثارش به نام *کتاب محاربهٔ کابل و قندهار* چنین برداشت می‌شود که در زمان نشر این کتاب (۱۸۴۸م) علوی در قید حیات بوده است. ویلیام بیـل در کتـاب خـود بـه نـام *Oriental Biographical Dictionary* بدین باور است که «وفات منشی عبدالکریم تقریباً سی سال قبل صورت گرفتـه اسـت؛ بدین ترتیب سال وفات وی را به تاریخ ۱۸۵۱م. می‌دانند. عموماً تصور می‌شود که برای انسان مهم است کـه خـود را بشناسد و در اینجا شناختن خویش صرفاً به معنای شناختن خصوصیات شخصـی نیسـت، بلکـه ماهیـت او در مقـام انسان است؛ پس ارزش تاریخ آن است که به ما می‌آموزد انسان چه کرده اسـت و بـه ایـن ترتیـب انسـان چیسـت» (کالینگوود، ۱۳۹۰: ۱۸).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

برمی‌آید که به عبرت‌آموزی و بصیرت‌افزایی دانش تاریخ باور داشته است؛ به همین سبب در نقل روایتی نوشته است: «اکرام الله‌خان چون اوقات عزیز را مدام در مجالس تعزیت امام خامس آل عبا و شنیدن مرثیه‌ها به گریه و بکا صرف نموده بود، اصلاً از تاریخ‌دانی و حالات سلاطین ماضیه وقوفی نداشت» (علوی، ۱۸۴۸: ۲۴).

۳. میرزا عطا محمد شکارپوری:[۱] در تاریخ‌نگری شکارپوری نیز تقدیرگرایی و جبرگرایی دیده می‌شود؛ تا جایی که آزادی عمل و ارادهٔ جمعی را در تاریخ از مردم می‌گیرد. وی در بیان وقایع تاریخ معاصر افغانستان، شاهان بارکزایی را محور دانسته و منشأ مشروعیت آنان را نیز به ارادهٔ خداوند دانسته است: «چنان‌که مدت چند سال، شاه ممدوح معه وابستگان در لودیانه، بر تخت آسودگی استراحت‌پذیر و از غم روزگار آزاد بوده، لیکن خمار بادهٔ سلطنت از سرش نمی‌رفت و همیشه نقش تسخیر ولایت خراسان، بر نگین خیال خود می‌کند و این حلوای شیرین سلطنت در مطبخ آرزوی، با آتش نرم تدبیرات می‌پخت، لیکن یفعل الله مایشاء و یحکم ما یرید» (شکارپوری، ۱۹۵۹: ۳۵). براساس همین نگرش، در گزارش دیگری چنین نگاشته است: «جمهور مؤمنین و حاضرین از سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ ذوالاحترام و امرای عالی مقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام که برکاب جناب سید ممدوح حاضر بودند و بر این معنی انفاق کردند» (همان، ۲۵۰). شکارپوری به جای استفاده از افغانستان، نام خراسان را به کار می‌برد که منظور از آن افغانستان کنونی است. آنچه قابل تأمل است عدم باور به افغانستان تاریخی در میان مورخان این دوره است: «بر رأی اخبارجویان دانش و بینش مخفی و مستور نماند که در سنه یک هزار و یک صد و شصت هجری بندگان خلدآشیان نادرشاه پادشاه به موجب حکم صاحبان قضا و قدر، از تخت حیات سلطنت برخاسته، سیار بوستان‌سرای آخرت گردیده، بعده احمدشاه پادشاه جلوس‌فرمای تخت سلطنت و شهریاری به

---

۱ یکی دیگر از مورخان مطرح است که کتاب مشهور *نوای معارک* را تألیف کرده است. وی سال‌ها به عنوان دبیر در قندهار و هرات انجام وظیفه کرده و با حکام وقت رابطهٔ نزدیک داشته است. عبدالحی حبیبی با مقابله و تصحیح چندین نسخه در سال ۱۹۵۹م، *نوای معارک* را به شکل مصور در ۱۱۵۱ صفحه منتشر کرد. محتوای این کتاب، بیان وقایع بعد از مرگ تیمورشاه درانی است که شامل جنگ‌های افغان‌ها با انگلیسی‌ها و لشکرکشی آنان به کابل می باشد. تاریخ‌نگری به معنای نگرش، بینش و جهان‌بینی نسبت به وقایع تاریخی است. نگرش مورخان اسلامی به تاریخ اغلب دینی بوده، اما می‌توان نگرش‌های عقلی (فلسفی) را نیز در آن مشاهده کرد (رضوی، ۱۳۹۱: ۱۱).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

موجب آن شهریار، سلطنهٔ کونین گردیده تا مدت بیست و چهار سال، لغایت سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار هجری گلچین ریاضت دولت کامرانی بوده، بعده از تندباد اجل برگ و بار نخل حیات احمدشاه پادشاه فرو ریخت بدارالسلطنه -کل شیء یرجع إلی اصله رخ نهاد» (همان، ۱۷). تفکر تقدیرگرایی وی موجب شد نیکی و بدّی پادشاهان را ناشی از اراده و تقدیر خدا بداند؛ درحالی‌که این نگاه می‌تواند زمینهٔ حضور و پذیرش پادشاه ظالم در جامعه را فراهم کند.

۴. سلطان محمد خالص:[۱] عبرت‌آموزی از جمله فوایدی است که بسیاری از مورخان برای تاریخ قائل‌اند. در منظومهٔ فکری سلطان محمد خالص آن چه برایش در مطالعهٔ تاریخ بسیار اهمیت داشته، عبرت‌آموزی است و مؤلف با تأکید بر این وجه، به نگارش کتاب‌های تاریخی دست زده است. خالص معتقد بود در سایهٔ مطالعهٔ تاریخ است که دانش سیاسی برای حاکم مسلمان نصیب می‌شود. بنابراین برخلاف بسیاری از مورخان معاصرش، به تاریخ به عنوان دانش نگاه می‌کرد و قواعدی چند بر تاریخ‌نگاری برشمرده است: «مورخ باید که در وقایع‌نگاری خود را از غرضات نفسانی بپرهیزد؛ چرا که فایده از تواریخ‌نویسی عبرت‌آیندگان است. پس مورخ باید که به فضایل ثلاثه آراسته و از خصایل سه‌گانه پیراسته باشد. اول اینکه در وقایع اسلاف خود را بی‌غرض پنداشته به دین و مذهب کس کار نداشته باشد که هم‌دین را تحسین و مخالفان را نارو آرد [= نامشروع شمارد]. ثانیاً بی‌احتیاج و قانع باشد و خواهش هوا را مفقود نموده و بینا را به مرض غرض مرمود نکند. ثالثاً شجاع

۱ مؤلف کتاب *تاریخ سلطانی* است. وی از عشیرهٔ معروف بارکزایی می‌باشد. محمد خالص برخلاف معاصران خود، تاریخ‌نگری واضح و روشنی دارد. وی هدف از تألیف کتاب خود را چنین بیان کرده است: «در اوان شباب و عنفوان جوانی بعد از آنکه اهل افاغنه از تأییدات ربانی بحسب غزوات جلیه و محاربات جمیله نقش وجوه کفره را با آب حسام قاطع شستند و به نیروی ظفرپرور و قوت سرپنجه نصرت اثر بر همگنان تفوق جستند. اکثر اخوان بارها التماس فراوان و تکرارها پیش آمد تا کتابی مشتمل بر وقایع طوایف افاغنه و محتوی بر سوانح امراء و شاهان و فقرایشان را به قدر امکان جمع و تألیف نمایی، تا ضبط آن دو چیز اذهان سهل و آسان گنجد و از برکت زحمت سعادت انجامت که روزی چند بیش نخواهد بود» (خالص، ۱۲۹۸: ۳). محتوای *تاریخ سلطانی* بررسی و شرح رخدادهای آن دوران بر توالی یا ترتیب سال‌هاست و وقایع تاریخی افغانستان را به ترتیب سالشمار آورده است. برای مثال، سال ۱۸۶۳م. الحاق استان هرات به دست امیر دوست‌محمدخان را آورده و بدین ترتیب وقایع را ثبت کرده است. کتاب وی در سال ۱۲۸۹ق. در بمبئی هند منتشر شده است. «آنچه شور و شوق عامه امروز از تاریخ طلب می‌کند، تنها شناخت گذشته نیست، معنی و هدف گذشته و آینده نیز هست». همین نکته است که فلسفهٔ تاریخ را به‌رغم اعتراض‌هایی که بر امکان آن هست، توجیه می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۹۸).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

و متهور باشد نه بیدل و کم‌جگر که حاکم وقت را با وجود بدسگالی و زشت‌افعالی، به ثنا و تعریف و مخالفش را بمعه خوش‌خصالی بی‌جا و تخفیف ستاید و از راستی اغماض نماید. پس باید حقایق را به صورت راست بیان سازد» (خالص، ۱۲۸۹: ۹). در ضمن با وجود متن متکلفانه نوعی گرایش به تاریخ‌نگاری علمی در آثار وی دیده می‌شود و مراجع خود را در آغاز کتاب بیان می‌کند: «شوق تألیف زیاده به سرانجامی تاریخ اهل افغان پرداختم و چنان ساختم که طول و عرض بلدان و جمعیت سکانش را از کتاب کرامرکولد اسمیت انگلیس و *مرآت الروضه* و *جام جم* و احوال تافتن نیروی اسلام را در آن مقام و ریاست لودی از *تاریخ فرشته* و سرجان مالکم و *مخزن افغانیه* نگاشتم و سوانح طوایف غلجائی و درانی را از *جهانگشای نادری* و مجموعه ابدالی و دولت سدوزایی را از شه شجاع الملک ابن تیمورشاه سدوزایی که گزارشات خود را از ابتدا تا انتها به قرار تصدیق نموده، برداشتم» (همان، ۹).

البته او در هدف نهایی خود از تألیف کتاب که همان تاریخ‌نگری خالص است، قوم افغان (پشتون) را محور و هسته قرار داده و نگاه مقدس‌گونه به آنان داشته است: «منظور از تألیف و مقصود از تصنیف این بیان بجز از اظهار احوال و اشتهار مردانگی قوم افغان و عبرت آیندگان طلب دولت و خواهش ثروت از کس نیست. خیال آن دارم که در تحریر این تاریخ سعی وافر گمارم» (همان، ۱۰). خالص از وسعت خاک افغانستان یا مسکن پشتون‌ها در آن روزگار یاد کرده که سخت قابل تأمل می‌نماید: «افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منیع در بین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیر نهاده مشتمل بر جبال سربلند است» (همان، ۱۱). برخلاف ملی‌گراها، او افغانستان را کشوری با تاریخ پنج‌هزار ساله نمی‌دانست: «چون افغانستان را قدما تا آوان سطان محمود غزنوی جزوی از زابلستان و نیمروز می‌دانستند و قراری که فرهادمیرزا شهزاده در کتاب جام جم آنرا در اسمای قدیمه بنام اریه خوانده است صدق خواهد بود و در ایام سلطنت سلطان محمود غزنوی و سلاطین غوری به مملکت غزنه معروف بود و در آوان بابرشاه کورکانی و احفادش به دو قسمت منقسم شد؛ چنانچه قسمت سمت شرقی را که تعلق به کورکانیه داشت تا چشمه مقر از بلاد هندوستان و سمت غربی متصرف فیه دولت صفویه بود از ثغورات ایران معدود نمودندی و آنرا فارس شرقی گفتندی» (همان، ۱۱). تاریخ‌نگری خالص در مورد تاریخ قوم افغان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

(پشتون) مقدس‌گونه بوده که قابل تأمل است: «در نسب افغان مورخان را اختلاف فراوان است؛ چنان‌که بعضی برآنند که افاغنه در اصل از نسل اسحق‌بن ابراهیم خلیل‌اند و برخی دانند که در زمان حضرت سلیمان شخصی بود افغان نام که از طرف حضرت به سرکاری تعمیر مسجد اقصی قیام داشت. انجام سلسله نسب اقوام مذکوره در تاریخ فرشته نوشته شده است که افاغنه از نسل قبطبن مصراند و در عهد حضرت کلیم به جماعه قبطیه داخل بودند از مصر فراریده باملاک شرقی ایران پناهیدند و روایت صادق را مطون تواریخ بدان ناطق است» (همان، ۱۲). وی در ادامهٔ بررسی قوم پشتون بدین نتیجه رسید: «تا اینکه حضرت داوود علیه‌السلام برخیا را منصب وزارت و ارمیا را به سپهسالاری تعیین نمود و پس از چندی هر دو برادر را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود؛ چنانچه برخیا پسر خود را آصف و ارمیا قرةالعین خود را اوغان نام نهاد و در حینی که حضرت داوود علیه‌السلام به جوار رحمت ایزدی انتقال نمود حضرت سلیمان در پرورش آن دو گوهر گران‌مایه یعنی آصف‌بن برخیا و اوغان‌بن ارمیا بغایت سعی و کوشش به جای آورده، چون به حد رشد رسیدند فرزند ارمیا که اوغان نام داشت به سرکاری تعمیر مسجد اقصی نامزد کرد... حق تعالی اوغان را چهل پسر کرامت کرد و از ایشان احفاد بسیار پیدا شده به بنی‌افغنه مسما گردیدند...» (همان، ۱۸). از مباحث خالص چنین استنباط می‌شود که وی معتقد به یهودی بودن قوم افغان است و به صورت قطعی بر این نظریهٔ خویش اصرار دارد. خالص لشکرکشی احمدشاه درانی به هند را جهاد علیه کفار دانسته است (همان، ۱۴۳). از لحاظ نوشتاری هم تحت تأثیر سنت تاریخ‌نویسی پیشین قرار داشت. از جست‌وجوی آثار او برمی‌آید که اهل دربار بوده و حسب فرمایش شاهزاده ایوب‌خان *تاریخ سلطانی* را تألیف کرده است. از آن گذشته، نثر مصنوع و متکلف آن به خاطر الگوپذیری مورخ از مورخان مغلق‌نویس چون وصاف بوده و تداوم همان سنت تاریخ‌نویسی است که موضوعات تاریخی را بیشتر جهت نشان دادن قدرت قلم و بیان خود انتخاب کرده است. تقدیرگرایی، افتخار به قوم افغان و حکومت آنان، بزرگ‌نمایی قوم پشتون و فتوحات احمدشاه درانی، تاریخ‌نگری خالص را بسیار برجسته ساخته است. ویژگی‌های بارز تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری وی، ارتباط دادن وقایع و اسباب آن به عوامل ماورائی و اغلب بدون ذکر علل و اسباب است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

۵. نور محمد نوری:[۱] از بررسی آثار نور محمد نوری بدین نتیجه می‌رسیم که وی در تاریخ‌نگری به تقدس‌گرایی باورمند بوده و به نوعی به جبر تاریخی باور داشته است: «بنا بر ملهم غیبی و اشارت لاریبی که الاسماء تنزل من السماء نام خجسته فرجام او را شیرعلی‌خان تعین فرمودند و بر زبان گوهرافشان گذرانیدن که پادشاه ذی‌شوکت خواهد بود و عالمیان سال‌های فراوان در سایه دولت او خواهند آسود و بعد از آن حضرت را مهد مرصع نهاد سعدین و نیرین و روان بهر او دادند» (همان، ۴). ایرادی که بر تاریخ‌نگری نوری وارد است، اینکه او از طرح مباحث پیچیدهٔ فلسفهٔ تاریخ اجتناب کرده و بدون اندیشه، تفکر و استدلال در مورد گذشته سخن گفته است: «خورشید اقبال و ماه و جلال او روز و شب به درجه بلند ترقی می‌نمود و همواره اندیشهٔ استعلا بر سر فرمانروایی و مسند جهان‌آرایی در خاطر عاطر داشت و پیوسته استیلا و صورت اعتلا بر صفحه منیر جهانگیر می‌نگاشت از اینکه بذات شریف متوجه نظم نظام پیاده شد» (همان، ۹). درحالی‌که می‌بایست با درایت و احساس مسئولیت به جست‌وجو در گزارش‌های تاریخی می‌پرداخت و بر مبنای واقعیت‌های تاریخی، گذشته را بازسازی می‌کرد. تاریخ‌نگری نوری مبتنی بر افتخار به قوم افغان، سلسلهٔ شاهان سدوزایی و بارکزایی است که به تعریف و تمجید گراییده و در برخی موارد نیز تنها به توصیف خشک و بی‌روح حوادث پرداخته است.

۶. میرزا یعقوب علی خوافی:[۲] تاریخ‌نگری وی مبتنی بر انتظارات او از تاریخ

---

۱ مورخ دربار امیر شیرعلی‌خان، یکی از شاهان معاصر افغانستان است. کتاب وی *گلشن امارت* نام دارد که محتوای آن در ۶ گلشن و ۴۳ گل در ۲۶۵ صفحه سازماندهی شده است. موضوع کتاب زندگی امیرشیرعلی‌خان است. نوری غرض از تألیف این اثر را چنین توصیف کرده است: «محرر این سواد بعد از آنکه از ذکر طفلی فراغ یافت، عنان جواد خوش‌خرام قلم را به صواب گلشن ششم که مشتمل بر ذکر ولادت با سعادت و ظهور دولت ابدمدت و واقعات و رویدادهای آن ایام سعادت فرجام تافت و چون عنوان گلزار این حدیقه رعنا و نوباوه شجره این روضه زیبا رونمای گلشن و گل است موسوم به گلشن امارت نموده شده» (نوری، ۱۳۳۵: ۲). انجمن تاریخ افغانستان براساس نسخهٔ خطی این کتاب، *گلشن امارت* را در سال ۱۳۳۵ خورشیدی در ۱۸۸ صفحه منتشر کرد.

۲ یکی دیگر از مورخان این دوره است که ایام جوانی‌اش را در خدمت دربار شاهان بارکزایی سپری کرده است. کتاب خوافی *پادشاهان متأخر افغانستان* نام دارد. وی دربارهٔ تألیف کتابش چنین نوشته است: «به توفیق خداوند کریم و رحیم و نیت کامل در بالای این کار بزرگ که تواریخ پادشاهان متأخرین افغانستان دست کمر بستم و پا شکستم و قلم به دست گرفتم و رجوع به تحریر کتاب نمودم در آن وقت سنه ۱۳۰۷ قمری بود که راجع به کار کردم» (خوافی، ۱۳۹۰: ۳). محتوای کتاب شرح رخدادهای پادشاهان معاصر از جمله امیر دوست‌محمدخان، امیرشیرعلی‌خان، امیر افضل‌خان، امیر اعظم‌خان و همچنان دورهٔ دوم سلطنت امیر شیرعلی‌خان، امیر یعقوب‌خان و

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

است و بیشتر بر عبرت‌آموزی از تاریخ تأکید دارد؛ به همین دلیل محور اساسی کتاب وی را دو چیز تشکیل می‌دهد: جنگ و نفاق افغان‌ها. خوافی بر خود لازم می‌دانست راه انصاف را در پیش گیرد و اگر از فضایل و خیرات امیران نوشته، از رذایل آنان نیز نگذشته و از بیان واقعیت‌ها نمی‌هراسید؛ سخن خود را بدون رمز و کنایه بیان می‌کرد و بیشتر نگرش او به دنبال ریشه‌یابی و راه حل جنگ‌ها و برادرکشی‌های افغان‌هاست. او مردم کشور خویش را می‌دید که صبح در پای این امیر و عصر در پای بیرق آن دیگری بر خاک می‌افتند و چنان در این نبرد قدرت، یکدیگر را از پای درمی‌آورند که: «گویا از جد و آبایشان دشمنی باقی مانده بود» (خوافی، ۱۳۹۰: ۳۸۳). یکی از پرسش‌های اساسی وی، تصویر اهالی یک شهر است که روبه‌روی هم ایستاده‌اند و به هنگام سلطه بر شهری آن را تاراج می‌کنند: «چگونه گناه از خطهٔ افغانستان صادر شده که در زمان قلیل این قدر جوانان به قتل رسیده و هنوز هم خواهند رسید؟ حیف از افغانستان و صد حیف از جوانان» (خوافی، ۱۳۹۰: ۳۹۱). به نظر خوافی، بروز این همه جنگ و جدل دو عامل اساسی داشته است؛ یکی جدال جانشینان امیر دوست‌محمدخان و دیگری نفاق مردم افغانستان. او اساسی‌ترین عامل را ضعف امیر دوست‌محمدخان در مسئلهٔ جانشینی و تعیین جانشین در زمان حیات او می‌دانست (همان، ۳۸) که فرجام آن جز جنگ نیست. همچنین او هزینه‌های هنگفت برادران امیر را بخشی از مشکلات افغانستان می‌دانست که به عنوان میراث پدری در اختیار داشتند (همان، ۲۹).

۷. یوسف ریاضی:[۱] برخلاف بسیاری از مورخان این دوره، تاریخ‌نگری یوسف

امیر عبدالرحمن‌خان را در برمی‌گیرد. خوافی در روایت تاریخ یکصدسالهٔ خویش (از پایان کار شاه‌شجاع یا ورود انگلیس به کابل تا آغاز حکومت حبیب‌الله‌خان) زمانی را برگزیده است که فهم و درک آن برای بسیاری از مردم افغانستان امکان‌پذیر است. شیوهٔ او را می‌توان ترکیبی از شیوهٔ نقلی- روایی دانست (خوافی،۱۳۹۰: ۴).

۱ مؤلف تاریخ *عین‌الوقایع* است. وی در این کتاب علاوه بر وقایع تاریخی افغانستان، به شرح رخدادهای فارس، ماوراءالنهر، هندوستان و کشورهای اروپایی پرداخته است و از نوشته‌های او برمی‌آید که از وقایع جهان مدرن آگاه بوده و با اعضای جریان‌های مشروطه‌خواه در ایران و عثمانی رابطهٔ نزدیک داشته است. وی هدف از نگارش *عین‌الوقایع* را چنین برشمرده است: «بهره اول: تواریخ صحیحی دربارهٔ افغانستان بیان می‌شود که احدی به این شرح مبسوط نپرداخته است. بهره دوم: قوانین غزوات و اقسام محاربه را به دست می‌آورند که ملت محترم اسلام به نقص کار جنگ و لشکرکشی پی برده با بصیرت از امور محاربه رعیتی و نظامی می‌شوند و تدابیری که آثار فتح و پیروزی است می‌آموزند. بهره سوم: اسلامیان در مملکتداری ساعی و جاهد و با تمهید و مآل‌اندیش خواهند شد. بهره چهارم:

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

ریاضی از عمق بیشتری برخوردار است. وی به دانش تاریخ، رسالت، فایده‌مندی، قاعده‌مندی و عبرت‌آموزی قائل بوده است؛ البته او نیز به نوعی دچار جبرگرایی و تقدس‌گرایی در تاریخ‌نگری شده است: «پاینده خان روزی گوسفند زیاد فروخته و در جای نشسته پول‌ها را شماره می‌کرد. شخصی از اهل‌الله به لباس معمولی متداولی وطن رسیده و بر او سلام کرده گفته: پاینده پادشاهی می‌خواهی به تو بدهم؟ پاینده در پاسخ گفت بلی هرگاه پادشاهی به اختیار توست چرا نمی‌دهی؟ بیشک هرگاه از دست تو می‌شود، من می‌خواهم. کار به جایی رسید که پسرهای پاینده‌خان هر یک مصدر امورات سلطنتی سلاطین سدوزایی شدند و بسیارشان به حمکرانی بلاد سرحدی هندوستان و کشمیر و نقاط سرحدی افغانستان منصوب شدند. خداوند او را بیامرزد. در حقیقت، انتقال سلطنت سدوزایی به اولاد پاینده‌خان بارکزایی از برکت آن می‌باشد» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۱۶، ۱۷). ریاضی برخلاف مورخان بعدی ملی‌گرای افغانستانی که نگاه تاریخی به افغانستان کنونی با عمق بیش از پنج‌هزار سال تاریخ دارند، در گزارش‌های خویش تنها از افغانستان نام برده و هیچ‌گونه تبیین و تحلیلی دربارهٔ قدمت تاریخی افغانستان ندارد: «بعد از نادرشاه افشار، سلطنت ابدالی به مرحوم احمدشاه رسید که بسیاری هندوستان و افغانستان و زابلستان و بلوچستان تحت سلطنت و اقتدار او بود و قندهار را پایتخت قرار داد و شهر تازه بنا کرد و بعد از وفات او تیمورشاه پسر احمدشاه مزبور به سریر سلطنت متمکن گشت و قوانین و قلمرو پدر را داشت» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۱، ۵). او وقایع تاریخی را به صورت سالشمار بیان کرده است: «در سنه ۱۲۳۰ هجری، مطابق ۱۸۱۴ مسیحی، مرحوم حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین میرزا و ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره با هدایای لایقه از هرات به دارالخلافه تهران، خدمت خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه طاب ثراه رفتند و از تعدی شاه محمود شاکی بودند و طلب استمداد نمودند» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۱۲). «در سنه ۱۲۳۲ هجری مطابق ۱۸۱۶ مسیحی نواب حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه از طرف دولت ایران والی خراسان شد». «همان فتوحات سردار بسکویچ در بلاد

نفاق حالیه را به اتفاق مبدل ساخته، بر قوت و قدرت ملت خود افزوده، به ترویج دین محمدی (ص) می‌پردازند. بهره پنجم: اینکه به پاداش زحمات تواریخ نگاشتن و دقت در تشریح مطالب و زمینه اتفاقیهٔ آن صفحات نمودن، یادآوری از مؤلف می‌نمایند» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۳، ۶).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

عثمانی و شورش اهالی یونان باعث اندوه و تأسف اهالی افغانستان به لحاظ مذهبی شده بود» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۳). «در سنه ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۸۳۹ مسیحی عساکر انگلیس به بهانهٔ اینکه کمک به والی افغانستان می‌دهند، وارد حدود سند شده این مملکت را مسخر نمودند و بعد امناء دولت انگلیس صلاح دیدند که شجاع‌الملک‌بن‌تیمورشاه را تقویت نموده، بیست‌هزار سپاه به او بدهند که برود افغانستان را متصرف شود» (همان، ۳۶). به تعبیری می‌توان گفت ریاضی نگاهی سلسله‌مراتبی به تاریخ داشته است که در رأس آن پادشاه قرار دارد که این نگرش خود به نوعی جامعه را به سکوت سیاسی و رضایت از وضع موجود و تحمل آن دعوت می‌کند.

۸. **فیض محمد کاتب:**[۱] او مورخ رسمی دربار امیر حبیب‌الله بود. برخی از نویسندگان و مورخان افغانستانی، کاتب را پدر تاریخ‌نگاری افغانستان می‌دانند و بر این باورند که آثار کاتب هم از بُعد حجم کار و هم از بُعد کیفیت روایت، شیوهٔ تدوین، عمق، غنا، موثق و معتبر بودن محتوا، سرآمد همهٔ مورخان پیشین و پسین به شمار می‌رود و همهٔ کسانی که در دورهٔ معاصر دربارهٔ تاریخ افغانستان قلم زده‌اند، مدیون کاتب بوده و از نوشته‌های او بهره برده‌اند (بیگی، ۱۳۹۶: ۶۰). کاتب حوادث و رخدادها را به ترتیب روز وقوع آنها طی هفته، ماه و سال ثبت کرده است. دغدغهٔ اصلی کاتب در تاریخ‌نگاری‌هایش، بیان سرگذشت و احوال مردم، چگونگی مناسبات اجتماعی، چند و چون حاکمان و تأثیر آنها بر مردم و اجتماع بوده است.

باید گفت علاوه بر مورخان که در سطور پیشین گفته شد، این افراد نیز آثار معتبری را دربارهٔ تاریخ افغانستان نوشته‌اند: شجاع‌الملک، نظام‌الدین عشرت

---

۱ محتوای نوشته‌های تاریخی کاتب، شرح مفصل وقایع افغانستان از دورهٔ احمدشاه درانی تا رخدادهای مربوط به هشت سال و سه ماه سلطنت امیر امان‌الله‌خان را در برمی‌گیرد (محمود، ۱۳۷۷: ۴۰۶). معروف‌ترین اثر کاتب *سراج التواریخ* نام دارد که در پنج جلد تألیف شده است. علاوه بر این، آثار معتبر تاریخی از کاتب به یادگار مانده است که مهم‌ترین آنها عبارت است از: *فیضی از فیوضات*، *تذکرة الانقلاب*، *امان الإنشا*، *تاریخ حکمای متقدمین*، *تحفة‌الحبیب* در دو جلد، *نژادنامهٔ افغان*، *مقالات متفرقه*، *وقایع افغانستان* در شانزده جزء، *نخبة الجغرافیا* و *فقرات*. تاریخ‌شناسان بر این باورند که ارزش کار کاتب در این است که وی با توجه به اینکه از سوی امیر حبیب‌الله‌خان مأمور نوشتن تاریخ شد، اراده کرد که تاریخ یکی از پرمخاطره‌ترین ادوار کشور را چنان بنویسد که نه امیر، بلکه خود بر کار نظارت داشته باشد و دیگر ناظران که پیش از امیر نوشته‌های او را از جهات گوناگون بررسی می‌کردند، نتوانند بر کار او ایراد بگیرند و بتواند از کار خویش در صورت ایراد گرفتن دیگران دفاع کند (بیگی، ۱۳۹۶: ۷۴).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

سیالکوتی، حسین علی، مولانا غلام محمد غلامی، حمید کشمیری، سید جمال‌الدین اسدآبادی و امیر عبدالرحمن‌خان.

تاریخ‌نگری مورخان سدهٔ بیستم میلادی

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دوران بعد از استقلال، به سبب مناسبات جدید بین‌الملل به گونه‌ای متفاوت از اعصار پیشین است. گسترش نفوذ سیاسی، نظامی و فرهنگی غرب چهره‌ای جدید به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری بعد از استقلال داد که گاهی کل جامعه و حکومت را به چالش می‌کشاند. توسعهٔ روزافزون نفوذ استعمار غربی در قسمت‌های جنوب و شرق و حضور نظامی روس‌ها در مناطق شمال افغانستان، مورخان افغانستانی را متوجه نقص‌های فراوان آنها کرد و پس از آن سعی کردند برخی از روش‌های غربی را در تبیین و تحلیل رخدادهای تاریخی به کار گیرند. بدین ترتیب، تضادی بین سنت‌های کهن و مدرن به وجود آمد؛ تضادی که به دنبال آن جامعهٔ سنتی افغانستان به سادگی آمادهٔ از دست دادن سنت‌ها و هنجارهای حاکم بر آن نبود. تاریخ‌نگاری نیز که بخشی از این سنت فرهنگی و سیاسی بود، نمی‌توانست خود را از سنت‌های حاکم رها کند. این بود که با وجود پذیرفتن برخی معیارهای ظاهری، مانند استفاده از تقویم میلادی و به کار بردن نثر سلیس و روان به دور از اشعار و امثلهٔ عربی به زبان فارسی دری، در نگرش خود چندان تغییری ندادند. افرادی مانند میرغلام محمد غبار، احمدعلی کهزاد و عبدالحی حبیبی انتقادهای سازنده‌ای از روند تاریخ‌نگاری سنتی داشتند. از سوی دیگر، آنها نیز در تاریخ‌نگاری راهی را انتخاب کردند که به اندازهٔ مورخان سنتی در بند ارتجاع بود. توجه بیش از حد آنان به افغانستان تاریخی (آریانا) و متجاوز خواندن عرب‌ها، ترک‌ها، ایرانی‌ها، تیموریان هندی و شیبانی‌های ازبک در طول تاریخ افغانستان، تفکر غالب گردید و پس از آن مورخان عصر به این موارد با وسواس تمام توجه کردند و پیوندی تصنعی با افغانستان باستان برقرار کردند. این نگرش‌های غیرواقعی و تحلیل‌های ناصواب سبب شد در دوران پسااستقلال تاریخ‌نگاری جدید این سرزمین نتواند آثاری بدیع خلق کند؛ به گونه‌ای که برخی آثار تاریخی در مورد افغانستان تاکنون توسط مورخان و پژوهشگران غربی تألیف شده است؛ مثلاً کتاب *گزارش*

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

سلطنت کابل از «مونت استوارت الفنستون» و یا کتاب *افغانستان، اسلام و نوگرایی* از «اولیور روا» به مراتب بهتر از مجموعهٔ تواریخی است که مورخان افغانستانی نوشته‌اند. به عبارت دیگر، مورخان پسااستقلال در بیان حقایق دچار تعصب‌های خاصی شدند که از تعصب مورخان درباری بدتر است، اما قابل یادآوری است که مورخان پسااستقلال پدیده‌ای به نام غرب را می‌شناختند و از اندیشه‌های مدرن غربی متأثر بوده‌اند که شناخت نگرش‌ها، بینش‌ها و رویکردهای آنان، در تبیین تاریخ افغانستان بسیار مهم است.

از آنجا که تاریخ‌نگاری همواره تحت تأثیر تحولات تاریخ‌نگری مورخان است، اندیشه‌های بنیادی مورخ است که به صورت نهفته و ضمنی در لایه‌های زیرین آثار وی وجود دارد. روایت تاریخی همواره از بینش و انگاره‌های ذهنی مورخ متأثر می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت (رابینسون، ۱۳۹۳: ۲۷۶). بر این اساس، در این مبحث به بررسی تاریخ‌نگری مهم‌ترین و معتبرترین مورخان افغانستانی نظیر میر غلام محمد غبار، احمدعلی کهزاد و عبدالحی حبیبی پرداخته شده است؛ زیرا اندیشه و تاریخ‌نگری این دسته از مورخان افغانستانی نسبت به تاریخ افغانستان تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مورخان بعدی دارد.

۱. میر غلام محمد غبار:[۱] کتاب‌های نوشته شده توسط میر غلام محمد غبار

۱ فرزند میر محبوب‌خان کابلی، در سال ۱۸۹۸م. در ناحیهٔ دروازهٔ لاهوری شهر کابل زاده شد. آموزش‌های ابتدایی را در محیط خانواده فرا گرفت (آریان‌فر، ۱۳۸۷: ۳۵۷). البته غبار برخوردار از تحصیلات دانشگاهی نبوده و از این حیث شخصیت منحصر به فردی دارد. به صورت خلاصه می‌توان گفت غبار همین که خود را شناخت، سیاسی شد و سیاست‌ورزی کرد. او در زمان حکمروایی امیر حبیب‌الله محمدزایی، عضو مشروطه‌خواهان اول بود. در مشروطیت دوم در جلسات آن شرکت می‌کرد. وقتی امان‌الله‌خان و جمعیت جوانان به قدرت رسید، غبار از شخصیت‌های کلیدی آن بود که شاه امان‌الله را تأیید کرد.

او در زمان پادشاهی محمد نادرخان همکاری خود را با نظام قطع کرد و به دعوت آنان پاسخ منفی داد؛ به همین دلیل تا آخر عمر در زندان و یا در تبعید بود. وی در چنین شرایطی کتاب مشهور خود یعنی *افغانستان در مسیر تاریخ* را نوشت (آهنگ، ۱۳۸۲: ۵۰، ۵۱). از مطالعهٔ کتاب مشهور *افغانستان در مسیر تاریخ* و سایر آثار غبار برمی‌آید که وی درصدد پاسخ‌دهی به این دو پرسش اساسی بوده است: ۱. پیشتر این سرزمین (افغانستان) چه نامیده می‌شده است؟ ۲. پیشینهٔ تاریخی، تمدن و فرهنگ مردمانی که امروز در این خطه زندگی می‌کنند، چه بوده است؟ بر همین اساس، میر غلام محمد غبار با نگرش خاصی به نوشتن کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ* پرداخته است. وی از یک سو، مجموعهٔ جغرافیایی‌ـسیاسی دوران جدیدی را که «افغانستان» نام گرفته است، در نظر داشته و از سوی دیگر، پیشینهٔ تاریخی، مدنی، دینی، فرهنگی و سیاسی آن را که از محدودهٔ فعلی آن بسیار فراتر بود، لحاظ کرده است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

صرفاً براساس نگرشی منطقه‌گرایانه با محوریت تاریخ افغانستان است. این نگرش خاص او نسبت به تاریخ افغانستان، حتی موجب شده بود تنها دربارهٔ جغرافیای مشخصی فکر کند و از آن فراتر نرود. عنوان‌هایی هم که غبار برای آثارش انتخاب کرده، این موضوع را به وضوح می‌رساند که وی به دنبال احیای تاریخ افغانستان به شکل آرمانی و باشکوه بوده است. در ضمن، وی با روش تحلیلی وظیفهٔ سنگین تاریخ‌نگاری علمی را در افغانستان به تنهایی و هدفمندانه به دوش کشیده است؛ حتی سال‌ها پس از آنکه تاریخ‌نگاری را آغاز کرده بود، نهادهای علمی که تاریخ تدریس می‌کردند، موفق نشده بودند منبع تاریخی جامعی را در مورد تاریخ افغانستان ارائه کنند (رحیم، ۲۰۰۱: ۷۶). وی در آثارش اهداف زیر را دنبال می‌کرد: ۱. هویت تاریخی با داشتن کشوری با قدمت تاریخی پنج‌هزار ساله. ۲. روحیهٔ آزادگی؛ منظور از این امر، آزاداندیشی و رهایی از هر قید مذهبی و سمتی و نظایر آن است. وی در بسیاری از گزارش‌های تاریخی خود نظام حاکم را مورد انتقاد قرار داده و این روحیهٔ آزاداندیشی و آزادگی در تمامی نوشته‌های او مشاهده می‌شود. ۳. پاسخ به تاریخ‌نگاری‌های خارجی‌ها که منظور او از خارجی‌ها بیشتر مورخان و نویسندگان اروپایی و دول همسایه بوده است. «افغانستان چنان مورد تهاجم استعماری قرار

جمع بین این دو منظر، یکی از گرفتاری‌های جدی تاریخ‌نویسان معاصر است. با نقد و بررسی آنچه که در دوران متأخر به نام تاریخ افغانستان نوشته شده است، حداقل به دو نگرش خاص می‌توان دست یافت که در اثر آن دو گونه تاریخ نگارش یافته است؛ تاریخ‌های محدودنگر و ناظر بر موقعیت سیاسی، اداری و جغرافیای دوران متأخر؛ و تاریخ‌های فرانگر (مولایی، ۲۰۰۱: ۱۷۸). غبار با نوشتن کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ*، از یک سو تکلیف ذهنی خویش را در انطباق دو مفهوم تاریخ و افغانستان بر یکدیگر روشن کرد و از سوی دیگر، در ریشه‌یابی بسیاری از وقایع و رخدادهای تاریخی، دینی و سیاسی توفیق یافت. بدون تردید، محتوای کتاب وی از جهات گوناگون دربردارندهٔ روایتی از تاریخ کشور است که با تلقی مردم همسو بود و با روایت رسمی ـ حتی با وجود برافتادن نظام پیشین ـ اختلافات جدی داشت» (مولایی، ۲۰۰۱: ۱۷۷). غبار به تاریخ به عنوان یک علم می‌نگریست و بین تاریخ‌نگاری سنتی و مدرن تفاوت قائل بود. او حتی با نگاهی طعن‌آمیز از تاریخ‌نگاری سنتی به عنوان کارنامه‌های شخصی افراد یاد می‌کرد: «گرچه طرز نگارش تاریخ تکامل پیدا کرده و امروزه تاریخ‌نویسی بر پایه‌های تحلیل و تعلیل همه‌جانبه قرار دارد و دیگر به ضبط وقایع شگفت‌انگیز و نادرست و کارنامه‌های اشخاص معدودی مقید نیست» (غبار، ۱۳۷۷: ۱/۱). با این حال، غبار بر این باور بود که علم تاریخ با ظهور نظام‌های امپریالیستی مبتنی بر اندیشه‌های کاپیتالیستی یا همان سرمایه‌داری، به کالایی تجاری تبدیل شده است: «پیروزی این سیستم (امپریالیزم) بر زندگی بشر و هنر و تاریخ و ادب سایه افکند و تاریخ قیافت تازه‌ای به خود گرفت و مانند هنر در قالب تجارتی درآمد» (همان، ۱). با این حال، غبار به تاریخ سیاسی افغانستان پرداخته و نوشته است: «این کتاب (افغانستان در مسیر تاریخ) بر تاریخ سیاسی کشور افغانستان بیشتر تکیه دارد تا به تاریخ اجتماعی آن» (همان، ۲).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

گرفت که حتی در جهان افغانستان به عنوان یک کشور جدیدالتأسیس معرفی شد که به خواهش توازن قوای دو دولت استعماری روسیهٔ تزاری و انگلستان به میان آمده است که این کشور نو احداث و مرکب از هزارها عشیرهٔ نامتجانس و ده‌ها زبان و مذهب متباین، تاریخی بیشتر از قرن هجدهم وجود ندارد». با چنین رویکردی غبار در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م. نخستین اثر علمی پژوهشی خود را با عنوان *افغانستان و نگاهی به تاریخ آن* نوشت (غبار، ۱۳۷۷: ۴۰/۱). او هدف و مقصود خود از نوشتن آن را «داشتن سیر درک تاریخی برای روشنفکران و مبارزان» عنوان کرد و به درستی بر دشواری این کار در فضای سیاسی و اداری افغانستان آگاهی داشت. او تاریخ عمومی را نانوشته می‌یافت و آنچه را که به این نام نگاشته شده بود، در مدارس تدریس می‌شد، از دورهٔ میرویس هوتکی آغاز می‌گشت و به دستور تاریخ‌سازان پرداخته شده بود، به دلیل محدود کردن عمر دراز تاریخ پرافتخار ملتش در همین دو قرن، توطئه‌ای طراحی‌شده علیه هستی کشورش می‌یافت و نادیده انگاشتن پیشینهٔ تاریخی وطنش را خیانتی آشکار می‌دید (مولایی، ۲۰۰۱، ۱۷۷). همچنین غبار با نوشتن کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ* موفق شد نام افغانستان را که از قرن نوزدهم به بعد در منابع مورخان غربی به عنوان یک کشور جدید مصطلح شده بود، به عنوان کشوری دارای تاریخ و مدنیتی که از دوران باستان تاکنون مراحل مختلفی را سپری کرده است، معرفی کند؛ تا جایی که مورخان بعد از وی این نگرش او را در مورد افغانستان به عنوان یک نظریهٔ قطعی تاریخی قبول کردند.

۲. غبار برای اثبات این نظریه که افغانستان کنونی خاستگاه یکی از کانون‌های تمدنی بوده، چنین نوشته است: «کانون پنجم تمدن فلات آریان و دو طرف (دو جهت) هندوکش (افغانستان و ایران) است. افغانستان دو تا سه‌هزار سال قبل از میلاد دارای زراعت و آبیاری پیشرفته و شهر توانگر و پرنفوس بود و طی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی و فلزکاری داشت» (غبار، ۱۳۷۷: ۱۸/۱). همچنین وی افغانستان را در دورهٔ اسلامی یکی از مراکز عمدهٔ علم و ادب معرفی کرده است: «از جمله اصحاب صحاح در حدیث سه نفر آن اهل افغانستان بودند؛ چون ابوالحسن مسلم نیشاپوری، ابوعبدالرحمن احمد نسائی و ابوداود سیستانی؛ و در فلسفه و علوم عقلی افغانستان فلاسفه و علمای مشهوری به فرهنگ اسلامی و جهانی تقدیم کرد؛ از قبیل جابربن حیان خراسانی، ابومعشر بلخی، ابن‌قتیبه

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

مروزی، احمدبن الطیب سرخسی، ابوزید احمدبن سهل بلخی، ابوالحسن شهید بلخی، ابوسلیمان سجستانی، ابوالخیربن خمار، ابوریحان بیرونی، ابن‌سینا، ناصرخسرو بلخی و غیره» (غبار، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۵۰–۱۶۰). غبار انحطاط تمدن اسلامی و افغانستان را چنین تحلیل کرده است: «مثل اکثر ممالک اسلامی از قرن یازدهم چیده می‌شد و تا قرن دوازدهم صفوف فقها و متعصبین طی جنگ‌های سه‌صد ساله افکار و عقاید با علمای معقول و فلاسفه بالاخره قوت الظهری از دولت‌های جدیدالاسلام و چادرنشین قدیم از قبیل غزنوی و سلجوقی و خوارزمی یافتند و این دولت‌ها با خشونتی که داشتند تعصب مذهبی در نفس آنها در حالت مد بود و نمی‌توانستند وسعت نظر دولت‌های سابق کشور را در مورد علوم عقلی و فلسفی داشته باشند» (همان، ۱۸۴). او از تاریخ‌نویسی عصر تیموری به نیکی یاد کرده و نوشته است: «تاریخ‌نویسی در افغانستان آن عهد نیز منکشف‌تر شد و نمایندگانی مشهور چون میرخواند و خواندمیر (مؤلفان تاریخ‌های *روضة‌الصفا* و *حبیب‌السیر*) داشت» (همان، ۲۷۸). او قدمت تاریخی و تمدنی را به مردمی که در جغرافیایی به نام افغانستان زندگی می‌کردند، می‌دهد. نکتهٔ قابل تأمل، آثار غبار است که در جامعه مورد اقبال عمومی قرار گرفت؛ تا جایی که کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ* به عنوان کتاب مرجع و مادر در تمامی مدارس و دانشگاه‌های افغانستان تدریس می‌شود و میزان چاپ و نشر آن از آغاز ورود به بازار کتاب، به بیشتر از صدهاهزار جلد کتاب می‌رسد.

۳. با وجود این، ابهاماتی دربارهٔ اندیشه و تاریخ‌نگری غبار از سوی منتقدان در خارج و داخل کشور مطرح شده است که بسیار قابل تأمل می‌نماید؛ از جمله دکتر محمود افشار نویسنده و مورخ ایرانی معاصر، طی چندین مقاله به صورت مفصل به نگرش مورخان افغانستانی از جمله وی پاسخ داده است که چکیدهٔ آن به شرح زیر است: «... نویسندگان افغانستانی هم شروع کردند به تاریخ‌سازی و تاریخ‌پردازی؛ یعنی نوشتن تاریخ به سلیقهٔ خودشان و مطالب تازه‌ای آوردند؛ تا جایی که تاریخ افغانستان را از ایران از آغاز دورهٔ باستانی و داستانی سوا کرده‌اند. به‌طوری که گویی از زمان کوروش کبیر و داریوش بزرگ و حتی جمشید و کیخسرو هم آن کشور از ایران جدا و به نام آریانا مستقل بوده و بعد هم یک شاهنشاهی بزرگ به اسم افغانستان شده است. برای نمونه به چند مورد آن اشاره می‌کنم. به اعتبار اینکه بعد از اسکندر، مقدونی‌ها مدتی در بلخ سلطنتی تشکیل داده، یا به موازات اشکانیان و

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

ساسانیان، کوشانیان در کابلستان حکومت کردند؛ یا بعد از اسلام خاندان‌های طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی و غوری در ماوراءالنهر و سیستان و غزنه و خراسان به‌طور اعم تشکیل یافت. همه را بدون اینکه نامی از ایران و ایرانی بودن آنها ببرند، افغانی نوشته‌اند. خراسانی بودن آنها مورد گفت‌وگو نیست، اما این نفی ایرانی بودن آنها را نمی‌کند؛ چه خراسانی از ایران بوده است نه افغانستان. هرگاه به اصطلاحات تاریخ و جغرافیای تاریخی توجه شود پوشیده نیست که مورخان بی‌طرف، از زمان یونان و روم قدیم تا اروپاییان قرون وسطی و معاصر، دولتی به نام شاهنشاهی افغانستان نمی‌شناسند. طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و غوریان را ایرانی نگاشته‌اند. اسباب تعجب است که مورخان جدید افغانستان یک‌صدا در کتاب‌ها و مقالات خود نامی از ایران به عنوان شریک در تاریخ و سرزمین خویش نمی‌برند» (افشار، ۱۳۵۷: ۱۲۲، ۱۵۸). چنان‌که صاحب‌نظر مرادی نیز چندین ابهام جدی را دربارهٔ دیدگاه غبار و سایر مورخان پیرو غبار مطرح کرده است: «تاریخ‌نگری حاکم در دورهٔ پسااستقلال این بود که مورخان جدید با رویکرد ناسیونالیستی، افغانستان را یک کشور مستقل در طول دوره‌های تاریخی و ماقبل تاریخ دانسته، به نگارش تاریخ افغانستان پرداختند» (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۹۱). سید عسکر موسوی بدین باور بوده است که: «...دیدگاه قدیمی به دلیل اتفاقات فراوان ناسیونالیسم، دیگر کاربردی برای بررسی افغانستان امروز ندارد. مطمئناً افغانستان حرکت تکاملی را از ساختار و تاریخ گذشته به سوی جامعهٔ نوین به سرعت تجربه خواهد کرد و این نیازمند بینش و درک تازه‌ای خواهد بود... بسیاری از افغانستانی‌ها که با جزمیت ناسیونالیسم گمراه نشده‌اند، نیاز به فهم جدید مسائل افغانستان را به صراحت می‌پذیرند...» (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷). با وجود همهٔ اینها، نکتهٔ مبرهن آن است که غبار از جمله اولین مورخانی است که در ترویج تاریخ‌نگاری مدرن با نگرش ملی‌گرایانه در افغانستان همت گماشته بود. او با نگارش مقالات و کتاب‌های تاریخی و با به کارگیری اصول تاریخ‌نگاری، از پایه‌گذاران تاریخ‌نگاری مدرن در افغانستان محسوب می‌شود. به‌طور کلی تاریخ‌نگری غبار از لحاظ برخورد با وقایع و داوری دربارهٔ آنها، به عنوان یک نقطهٔ عطف مهم قابل تحلیل و قضاوت است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

۲. احمدعلی کهزاد:[۱] او نیز مانند میر غلام محمد غبار نگرش خاصی به تاریخ داشته است. وی در مقدمه کتاب *تاریخ افغانستان* به بیان فواید دانش تاریخ و دلایل سودمندی آن پرداخته است: «فایده[ای] که با نوشتن تاریخ افغانستان برای ما متصور است، تحکیم روح وحدت قومی و ملی ما در چوکات کشور ما است که آرزوی قلبی همهٔ ما را تشکیل می‌دهد و ما را برای مزید همکاری و بسط تعلقات برادری با ملل آزاد جهان آماده می‌سازد» (کهزاد، ۱۳۷۸: ۱). همچنین انگیزهٔ وی در نوشتن تاریخ افغانستان چنین عنوان شده است: «ما خود می‌دانیم و بیگانگانی که پیش از ما کم‌وبیش در اطراف سابقه و موجودیت تاریخی افغانستان متوجه شده‌اند خوب ملتفت هستند که این مملکت در عصر حاضر و قرون جدیده به نام «افغانستان» و در دورهٔ اسلامی قرون وسطی به اسم «خراسان» و در ازمنهٔ قدیم باستانی به نام «آریانا» یاد می‌شد. مورخان افغانی به احترام نوامیس تاریخی و طبقه‌بندی تاریخ کشور خود در دوره‌های متقابله این نام‌ها را استعمال کرده و می‌کنند» (همان، ۲). البته مهم‌ترین ویژگی تاریخ‌نگری احمدعلی کهزاد، توجه به اصالت مسکن و نژادی است. او با نام بردن از افغانستان به عنوان مسکن نخست آریایی‌ها و آریایی‌نژاد خواندن افغانستانی‌ها، از این ویژگی‌ها به عنوان عناصر مهم تشکیل دهندهٔ هویت ملی افغانستان نام برده است. کهزاد برای اثبات افغانستان کنونی به عنوان نخستین مسکن آریایی‌ها و اصالت افغانستانی‌ها به عنوان نژاد آریایی، به دو پرسش پاسخ داده است. ۱. سابقهٔ تاریخی شمال افغانستان چگونه است؟ ۲. نخستین ساکنان آن سرزمین‌ها چه کسانی بوده‌اند؟ او در پاسخ چنین نوشته است: «عناصر آریایی از

---

۱ تاریخ‌نگار، باستان‌شناس و افغانستان‌شناس معاصر در سال ۱۲۸۷ش/ ۱۹۰۸م. در شهر کابل چشم به جهان گشود. آموزش‌های ابتدایی را در زادگاهش به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م. از دبیرستان استقلال که با همکاری کشور فرانسه ایجاد شده بود و به زبان فرانسوی تدریس می‌کرد، در جمع اولین گروه دانش‌آموختگان، فارغ‌التحصیل شد (ابراهیمی، ۱۳۶۷: ۱). با وجود آنکه احمدعلی کهزاد تحصیلات تکمیلی و دانشگاهی را نگذرانده بود، بعد از پایان دورهٔ دبیرستان به عنوان مترجم در ارگ شاهی در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م. آغاز به کار کرد. وی بدون‌شک یکی از مورخان مطرح و صاحب‌نام جریان ملی‌گرای افغانستان است که پژوهش‌های تاریخ‌نگارانهٔ او از یک سو و تفکرات ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی‌اش از سوی دیگر، توجه بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان را در سال‌های اخیر به خود جلب کرده است. همچنین وی به کمک علوم اجتماعی و باستان‌شناسی، در مورد موقعیت جغرافیایی، تمدن، سوابق تاریخی، فرهنگ، نام‌ها و سایر ویژگی‌های افغانستان، آثار مهم و ارزنده‌ای نوشته است که هر یک از آثار و نوشته‌های او منبع مفیدی برای محققان و خوانندگان است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

حوزهٔ اکسوس «باختر» و استقرار آنها به نقاط مختلف آریانا و ممالک هم‌جوار هند و فارس منتهی می‌شود. در حوالی هزارهٔ قبل از میلاد ستاره مدنیت درخشان دیگری طلوع می‌کند که می‌توان آن را «مدنیت اوستایی» خواند که از آن کانون ثقافت و مدنیت بزرگ دیگری در شمال کشور آریانا تشکیل شد و دامنهٔ شعشعه‌پاشی آن به صورت محسوس تا زمانه‌های مقارن حملات اسکندر دوام نمود» (همان، ۱۷۲). سپس کهزاد به صورت مفصل اصرار به اصالت نژادی شهروندان افغانستان کنونی داشت و این موضوع را به عنوان یک واقعیت تاریخی مطرح کرد تا برای خوانندگانش جا بیفتد که تنها افغانستانی‌ها از نژاد اصیل آریایی‌اند: «همان مردمان اصلی که هستهٔ حقیقی صاف نژاد آریایی را در بخدی تشکیل داده و وارث مبادی یک دورهٔ طولانی تهذیب قبل التاریخ مشترک آریایی و مدنیت ویدی بودند. بعد از جنبش مهاجرت‌ها در اثر اقتضای زمان و محیط داخلی و خارجی اصلاحاتی را به حال زندگانی جدید خود مناسب دانسته بر شالودهٔ اصولات کهن و مدنیت خود تهذیب جدید اوستایی را به میان آوردند» (همان، ۱۸۱). آنان دارای صفاتی چون تزکیهٔ نفس، نظافت بدن، راستگویی و راست‌کاری بودند که چندین هزار سال در شمال آریانا (بخدی) زندگی کردند و سپس مهاجرت نمودند (همان، ۱۸۶).

کهزاد بر این باور بود که تنها میراث‌خوار نژاد اصیل آریایی، اکنون افغانستانی‌ها می‌باشند: «در قدیم‌ترین زمانه‌های پیش از عصر مهاجرت از باختر مفکورهٔ اتفاق قبایل و پیوستگی برای حفظ منافع و خاک آریایی‌های باختر ظهور کرد که خاطرهٔ آن همیشه در دیار شمال هند کوه «بخدی زیب» اقامتگاه یما پادشاه را «فردوس» باقی است» (همان، ۱۸۳). او باور داشت که سایر اقوام آریایی که به هند و فارس مهاجرت کرده‌اند، دیگر آریایی خالص نیستند: «آریایی‌های مهاجر هندی برای مقابله با داسیوس‌ها در حوالی ۱۴۰۰ قبل از میلاد دومین سلطنت آریایی را به میان آوردند و ماد و فارسی‌ها برای نجات از نفوذ خون و حاکمیت آشوری سامی بار سوم و چهارم سلطنت آریایی را در خاک‌های خود در سال‌های ۸۰۸ و حوالی ۵۴۹ تشکیل کردند، اما خلاصه دو شاخه از مهاجرینی که از باختر و سایر کوهپایه‌ها و نقاط مرتفع آریانا جدا شده، به طرف شرق و غرب رفتند و به ممالک همسایه یعنی هند و فارس منبسط شدند تحت تأثیر محیط‌های بیگانه، عرق‌های مختلف پیداکردند و به‌تدریج چه از حیث نژاد و خون و چه از پهلوی عرف و عادات و آداب زندگی،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

خواص و زبان و غیره تغییر کرده راهی را پیش گرفتند» (همان، ۱۷۸). کهزاد چنان بر موضوع اختلاط نژادی اصرار داشت که حتی ایرانی‌های کنونی را نیز آریایی اصیل نمی‌دانست: «مادها و فارسی‌ها مدتی از هم جدا و متفرق تحت ریاست ملکان خود زندگانی کرده و چون مدت مدیدی تابع نفوذ سیاسی و مدنی آثوری [= آشوریان] بودند، بدون اینکه متحسس شوند خون، عرق و سجایای آنها رنگ سامی به خود گرفت، اختلاط در عرق و خون به عمل آمد، خطرهٔ امتزاج خون و تنزل عرق برای شاخه غربی امادی و پارسوا مدهش‌تر بود» (همان، ۱۷۶). آنچه در نوشته‌های کهزاد بسیار قابل تأمل می‌نماید، این است که در برخی مباحث، از کشوری به نام ایران نام نبرده و نویسندگان ایرانی هم‌عصر خویش را نیز متهم به بی‌خبری از تاریخ باستان و اوستا کرده است: «بعضی از مورخان فارس با شهنامه‌خوانی و خصوصاً تعبیر آن به صورت غلط و ندانستن تطبیق صحنه و پادشاهان و پهلوانان حقیقی آن دچار اشتباهات شده و کاوی یا کیانی را عبارت هخامنشی تصور کرده‌اند. مخترعان این قبیل نظریات اگر اوستا را بخوانند، ملتفت خواهند شد که کتاب زرتشتر سپیتمان بلخی هخامنشی و دودمان سلطنتی ماد و فارس را به کلی نمی‌شناسد و این مسئله جلب نظر جمعی از مدققین مثل «کریستن‌سن»، «کلئمان هارت» را نموده و «هانری ماسه» در کتاب *فردوسی و اشعار رزمی ملی* صفحه ۱۷ و ۱۸ این سؤال را می‌کند که چرا هخامنشی‌ها در *اوستا* ذکر نشده‌اند» (کهزاد، ۱۳۳۴: ۱۷۲/۱). هرچند فرضیات و دیدگاه‌های کهزاد در عصری که زندگی کرده است، نظر به حمایت حکومت وقت، مورد اقبال عمومی قرار گرفته است، اما با گذشت زمان و نقدهایی که بر نوشته‌های کهزاد وارد شده، تاریخ‌نگری و فرضیات کهزاد را به شدت مورد ابهام و سؤال قرار داده است. از جمله مورخ معروف افغانستانی «میر محمد صدیق فرهنگ» چنین بیان کرده است: «انجمن تاریخ افغانستان کار تدوین تاریخ افغانستان را به پیروی از نظریهٔ ناسیونالیسم نژادی به دست نشر گرفت، اما از آنجایی که تاریخ مذکور بر تحقیق راستین بنا نیافته بود و نتیجه‌گیری‌های آن جنبهٔ دستوری داشت، مردم به خواندن آن توجه نکردند» (فرهنگ، ۱۳۸۱: ۱۲/۱). «رسول رهین» یکی دیگر از پژوهشگران تاریخ افغانستان، در مورد تاریخ‌نگری کهزاد چنین اظهار نظر کرده است: «عده‌ای از مورخان برای اجرای دستور و دریافت امتیاز، شروع به نگارش تاریخ کردند که

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

کتاب *تاریخ افغانستان* تألیف مرحوم کهزاد از مضحک‌ترین کارهایی بود که به فرمایش محمد نعیم‌خان سرحلقهٔ فاشیست‌ها در این دوره صورت گرفت...» (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۹۵). سید کاظم یزدانی مؤلف کتاب *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها* نوشته است: «نادرخان با عده‌ای از همفکران خود جلسات کاملاً سری تشکیل می‌داد که در آن جلسات موضوعات ذیل مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفت و نقشه‌هایی کشیده می‌شد و بعد به مرحلهٔ اجرا می‌گذاشتند؛ از جمله آرشیوهای دولتی برای خاص گشوده شد و به جست‌وجو پرداختند و هر نوع سندی که به نفعشان بود بیرون کردند و ثبت تاریخ نمودند» (یزدانی، ۱۳۸۵: ۲۲۷/۱). در مجموع، می‌توان گفت تاریخ‌نگاری احمدعلی کهزاد براساس اصول زیر استوار شده است:

۱. سند محوری؛ نکتهٔ مهم و کلیدی در مقالات و نوشته‌های کهزاد استفاده از اسناد آرشیوی در کنار پژوهش‌های تاریخی دیگر است که با توجه به اهمیت و ارزش سند در کشف ماهیت و حقیقت وقایع تاریخی، می‌توان این کار او را قدمی بسیار ارزنده دانست (انصاری، ۱۳۹۶: ۹۴).

۲. رویکرد تعلیلی؛ ویژگی مهم دیگر تاریخ‌نگاری کهزاد، توجه خاص وی به اصل تعلیل است و این رویکرد وی ناشی از برداشت و تعریفی است که او از دانش تاریخ داشت و در این زمینه تحت تأثیر پیروان مکتب پوزیتیویستی بوده است (همو، همان، ۹۳).

۳. رویکرد تحلیلی؛ وی به بیان یافته‌هایش از منابع مختلف از جمله اسناد اکتفا نکرده، بلکه با تحلیل عقلانی رویدادها و موضوعات تاریخی، فضای گفتمانی گذشته را به شکل فضای گفتمانی عصر خویش درآورده است.

۴. واقعه محوری؛ تلفیق تاریخ با علوم دیگر، توپولوژی تاریخی، استفاده از اعلام و علائم خاص و توجه به منابع مادی در تاریخ‌نگاری کهزاد مطرح بوده است (کهزاد، ۱۳۳۴: ۱۰۲/۱، ۱۲۶، ۱۲۷).

با بررسی آثار و اندیشه‌های کهزاد این امر روشن شد که وی در طول نیم قرن مطالعه و تحقیق دربارهٔ تاریخ و باستان‌شناسی، به دنبال بازآفرینی تاریخ افغانستان به عنوان یک کشور باستانی دارای دوره‌های مشخص تاریخی بوده است. وی حدود شصت کتاب و رساله تألیف و ترجمه کرده و در مورد مقالات او گفته شده است که شمار مقالاتش بیش از ششصد عنوان بوده است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

۳. عبدالحی حبیبی:[۱] عبدالحی حبیبی مانند میرغلام محمد غبار و احمد علی کهزاد چنین تعریفی از افغانستان تاریخی دارد: «وقتی که افغانستان تاریخی گفته می‌شود ما تمام سرزمین‌هایی را در نظر می‌گیریم که در وقایع تاریخی و جریان حوادث سیاسی و مدنی فرهنگی با افغانستان اشتراک داشته و در تحت عوامل مشترک و تاریخی اوضاع مشابهی را دارا بوده‌اند. در این ساحهٔ جغرافی قسمت شرقی فلات ایران از دریای سند تا آخر خراسان (دامغان) شرقاً و غرباً شامل است و در شمال هم وادی‌های شمال آمو را تا سمرقند و دامنه‌های کوهسار پامیر فرا می‌گیرد، در جنوب به بحیرهٔ عرب منتهی می‌گردد» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۱۹). «که مدنیت آن در حدود شش‌هزار سال قبل می‌رسد؛ زیرا در منطقهٔ انو نزدیک مرو آثار استعمال مس در همان اوقات کشف شده است» (همان، ۷). وی از قول رومن گیرشمن دربارهٔ تاریخ و مدنیت افغانستان تاریخی چنین نوشته است: «گیرشمن در تپهٔ سرخ داغ که سی متر بلندی دارد تا عمق سیزده متر کاوش کرده و آثار مدنیت یک‌هزار سال قبل از میلاد را یافت. وی گوید اگر بیست و یک متر دیگر هم بکاوند، ممکن است آثار چهارهزار سال پیش از میلاد را که مقارن با مدنیت‌های قدیم وادی سند، بین‌النهرین و مصر باشد، به دست آورند و در این سرزمین چنین

۱ فرزند ملا عبدالحق آخوندزاده در سال ۱۹۱۰م. در یک خانوادهٔ روحانی در محلهٔ بامیزایی شهر قندهار چشم به جهان گشود. عبدالحی حبیبی از تبار پشتون و از قبیلهٔ کاکر است. او آموزش‌های ابتدایی را در مسجد روستای خویش آغاز کرد و در سال ۱۹۲۱م. وارد دبستان «شالی‌مار» شهر قندهار شد و در سال ۱۹۲۶م. دورهٔ شش‌سالهٔ دبستان را به پایان رسانید و سپس نزد مولانا عبدالواسع و مولانا ابوالوفای کندهاری به فراگیری دروس حوزوی از جمله ادبیات، علم قرائت، صرف و نحو عربی، ریاضی، هیئت، فقه و اصول فقه، منطق، بلاغت و عروض و قافیه پرداخت (آریان‌فر، ۱۳۸۷: ۱۱۸). وی از جمله مورخان پرکار افغانستانی است که حجم عظیمی از کتب و مقالات علمی را در حوزهٔ تاریخ و تاریخ‌نگاری افغانستان آفریده است. از خلال آثار و نوشته‌های او می‌توان نگرش وی دربارهٔ تاریخ، چیستی و ماهیت تاریخ را شناسایی کرد. عبدالحی حبیبی بیشتر در مقدمهٔ کتاب‌هایی که در مورد افغانستان تألیف کرده، به اهداف و فواید تاریخ نیز اشاره کرده است: «از مدتیست در محیط ما احتیاج شدیدی حس می‌شد تا گزارش تاریخ افغانستان از زمان قدیم تا عصر حاضر به صورتی نگاشته آید که هم جامع باشد و هم موجز تا آموزگاران مدارس و مطالعه‌کنندگان عامهٔ ما بتوانند سوابق تاریخی مملکت خویش را در آن بخوانند و با تصاویر، نقشه‌ها و جداول و نمودارهای لازمهٔ تاریخی مجهز باشند» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۱). همچنین وی در مورد حرکت زمان در دل تاریخ، باور به سیال بودن آن داشته است: «جامعه یک مخلوق متکامل و اثرپذیر است. سیر فکری و نشو و ارتقای وی ممکن است در اثر موانع مدتی متوقف شود، ولی به کلی از بین نمی‌رود. بنابراین حرکت *سراج الاخبار* با موانع استعمار انگلیس مدتی متوقف شد، ولی بعد از دو سه سال دوباره به صورت یک حزب متشکل و دارای مرام مترقی‌تری به وجود آمد» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۱۲).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

تپه‌های باستانی فراوان‌اند» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۵). البته آنچه عبدالحی حبیبی را از میرغلام محمد غبار و احمدعلی کهزاد متمایز می‌کند، این است که وی به صورت مشخص اقوام پشتون افغانستان را از نژاد آریایی می‌دانست و حتی به ریشه‌یابی برخی واژه‌ها به زبان پشتو پرداخته و بر این باور بود که این واژه‌ها در کتب *ویدا* و *اوستا* موجود است: «حدود ۲۵۰۰ قبل از میلاد یک جمعیت بزرگ انسانان سفیدپوست آریایی در سرزمینی که آریاناویجه نام داشت و در وادی‌های شمال آمو واقع بود، در حالت کوچی‌گری و رمه‌داری زندگی می‌کردند و چون تعداد آنان فراوان شد، از صفحات جنوب آمو و سرزمین باختر گذشته و در دامنه‌های شمالی و جنوبی هندوکش ساکن شدند. آنان مدنیتی را تشکیل دادند که در چهار کتب قدیم *ویدا* منعکس است و بنابرین آن را «مدنیت ویدی» گوییم که حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد وجود داشت و در همین کتاب‌ها نام برخی از قبایل پشتون مانند پکت‌ها (پشتون)، الینا (مردم شمال لغمان و نورستان) و غیره ذکر شده است و ما می‌توانیم وضع مدنی و فرهنگی و زبان و حیات مردم قدیم افغانستان را از این کتب معلوم کنیم (حبیبی، ۱۳۴۵: ۱۹).

از بررسی سایر آثار و نوشته‌های حبیبی چنین برمی‌آید که وی تنها به این موضوع قناعت نکرده، بلکه درصدد بدیل‌سازی واژه‌های کتب *ویدا* برآمده است: «اریه‌ویجه که در زبان پشتو تاکنون اویجه به معنی سرزمین و آرامگاه مستعمل است، به قول دانشمندان تاریخ یا سرزمین پامیر یا حوالی خوارزم و کنارهای دریاچهٔ خزر بود که متصل ساحت جغرافی مورد بحث ما است؛ مثلاً برای کلمه آریا دو توجیه علمی موجود است؛ برخی آن را اصیل و نجیب و برخی زارع و کشاورز پنداشته‌اند؛ چون در پشتو کلمهٔ «آره» به معنی اصل و گاهی هم مفهوم کشاورزی دارد. بنابرین می‌توان گفت آرین به الحاق (ن) نسبت (مانند پلن= پیاده و تورن= شمشیر زن و غیره) به معنی کشاورز باشد» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۲۰). عبدالحی حبیبی تنها واژه و جملات «کتب *ویدا*» را پشتو نمی‌دانست، بلکه عبارات و واژه‌های اوستایی را نیز معادل واژه‌هایی در زبان پشتو می‌دانست: «مزدیسنا (ستایش خدا) که مؤسس آن زره‌توشتره (زردشت) به نام خانوادگی سپیتمه یا سپیتمان (در پشتو سپین= سپید+ تمه یا تمان= نژاد) بود که جای تبلیغ و مبعث او بخدی (بلخ) و سیستان است» (حبیبی، ۱۳۴۵: ۲۳). حبیبی براساس همین قاعدهٔ خودساخته‌اش، بسیاری از روایات و قصه‌ها

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

را از کتب چهارگانه و *اوستا* ذکر کرده و سپس به دنبال واژه‌های پشتو برای آنها بوده است. این موضوع شالودهٔ تاریخ‌نگری عبدالحی حبیبی را می‌سازد و در بسیاری از نوشته‌های وی نمود دارد، اما اینکه عبدالحی حبیبی براساس کدام معیار علمی دست به چنین کاری زده است، کاظم یزدانی دیگر مورخ افغانستانی در پاسخ به آن چنین اظهار کرده است: «باید دانست که تغییرات کلمات و واژه‌ها در یک زبان و گویش، براساس قواعد و ضوابط خاصی صورت می‌گیرند که متناسب با همان زبان می‌باشد. این طور نیست که بدون هیچ قاعده و ضابطه‌ای تغییر یابند؛ مثلاً در زبان عربی کلمات بیگانه که دارای حرف «چ» یا «گ» باشند به «ص» و «ج» تبدیل می‌شوند؛ مانند چین= صین؛ چغانی= صغانی؛ گیلان= جیلان و گرگان= جرجان؛ و در پشتو حرف «ق» به «ک» تبدیل می‌شود؛ مانند قبله= کبله؛ قباله= کواله؛ صندوق= صندوک؛ ترقی= ترکی. پس طبق این قاعده امکان ندارد هفتلی به هفت تاله، خلج به غلجایی، «اوبه» به اوبوه تبدیل شوند؛ زیرا در همهٔ این موارد تعداد حروف کلمات دوم از کلمات اول بیشترند و تلفظ کلمات دوم نه تنها آسان نشده، بلکه مشکل‌تر هم شده است. در نتیجه، باید اذعان کرد که تحریفات و توجیهات نادرست و عمدی عده‌ای از مورخان معاصر افغانی (پشتون) بیشتر از آن است که تصور بشود (یزدانی، ۱۳۸۵: ۲۴۲). همچنین برخی از مورخان این بدیل‌سازی حبیبی را دستوری و حکومتی دانسته‌اند: «عدم بررسی‌های علمی در تاریخ‌نگاری‌های معاصر این نکته را آشکار می‌سازد که حکومت‌های معاصر همواره کوشیده‌اند رویدادهای تاریخ را در جهت منافع خویش استخدام و بدین منظور تاریخ‌سازی را جانشین تاریخ‌نگاری کنند» (رهین، ۱۳۸۶: ۳۴). درحالی‌که با توجه به بافت قومی افغانستان کنونی، به تعبیر گدیس انتظار از تاریخ آن است که دامنهٔ تجربیات، عرصهٔ پویش و گسترهٔ تحقیقات را آن‌قدر گسترش دهد که بتوان پرداختن به حال و آینده‌نگری را در آن وارد کرد. تاریخ می‌تواند از طریق انتقال تجربیات دیگران از گذشتهٔ نزدیک، در جریان رویارویی و دست و پنجه کردن آنان با معضلات مربوط به هویت، جابه‌جایی‌ها، تغییر و تحولات، رخدادها، حدوث و کنش متقابل آنها، یک رسالت خطیر را به انجام رساند (گدیس، ۱۳۷۹: ۵۴۹).

بدین ترتیب، بیشتر آثار و نوشته‌هایی را که متن مشکوک و فاقد ارزش تاریخی به نام احیای آثار گذشته شکل می‌دهد، طی چندین دهه انتشار یافته است. البته در کشور از

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

نشر مدارک ارزشمند تاریخی و ادبی مانند *تاریخ سیستان*، *تاریخ گردیزی*، *تاریخ بیهقی*، *تاریخ احمدشاهی* و *سراج‌التواریخ* جلوگیری شده و برخلاف تبلیغاتی گسترده برای رشد زبان و ادبیات پشتو، متون اصلی آن زبان چون *تاریخ رحمت‌خوانی* و *مخزن آخوند درویزه* فرصت نشر نیافتند. علاقه‌مندان ناگزیر برای به دست آوردن آن منابع، به کشور همسایه پاکستان می‌رفتند. دلیل اصلی سانسور در نشر چنین آثار و مدارک این بود که دولت و نویسندگان وابسته به آن می‌خواستند یک سلسله مطالب و موضوعات را به نام تاریخ افغانستان در اذهان مردم به گونهٔ عام و در اذهان دانش‌آموزان و دانشجویان به گونهٔ خاص جایگزین سازند؛ زیرا برخی از مطالب متون اصلی و مدارک دست اول با منافعشان سازگار نبود؛ پس صلاح کار را در آن می‌دیدند که از رسیدن متون فوق به دست مردم جلوگیری کنند و اگر موردی از آن منابع در کشور پخش می‌شد، آن را به نام آثار گمراه‌کننده و منافی مصلحت افغانستان محکوم می‌کردند؛ تا جایی که علاقه‌مندان و خوانندگان تاریخ افغانستان، علائم جعل را در منابع رسمی مشاهده می‌کردند، اما محتویات آن را می‌پذیرفتند؛ چون به تاریخ واقعی دسترسی نداشتند (فرهنگ، ۱۳۸۱: ۳/۱). در مجموع، بخشی از محتوای تاریخ معاصر افغانستان عبارت است از: برشمردن فضایل و ذکر مفاخر خاندان‌های حاکم و رجال برجستهٔ سیاسی؛ درحالی‌که از نقش مردم در سیر تحول و دگرگونی‌های تاریخی کمتر یاد شده است. در بعضی موارد اساطیر و افسانه‌ها بر واقعیت‌های تاریخی سایه افکنده و مورخ بدون استفاده از نقد و موازین منطقی، هرگونه گزارش و رویدادهای تاریخی را درج کرده و بین حقایق و خرافات فرقی قائل نشده و از این منظر، تاریخ به مثابه زندگینامهٔ مردان بزرگ به‌ویژه پادشاهان و قهرمانان میدان جنگ پنداشته می‌شود که زندگی توده‌های مردم در آنان دیده نمی‌شود (مرادی، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

۴. محمدحسن کاکر:[۱] به باور وی، بسیاری از تاریخ این منطقه و افغانستان باستان

---

۱ سال ۱۹۲۹م. در روستای «پلوتی» یا «دیوه» مرکز ولایت لغمان متولد شد و تعلیمات ابتدایی‌اش را در لغمان، دبیرستان احمدشاه بابا قندهار و دبیرستان غازی کابل در سال ۱۹۵۱م. به پایان رساند.
کاکر در سال ۱۹۵۳م. در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل پذیرفته و در سال ۱۹۵۷م. موفق به أخذ مدرک کارشناسی شد. در سال ۱۹۶۱م. در بورسیهٔ حکومت افغانستان به منظور فراگیری کارشناسی ارشد روانهٔ لندن شد و در آنجا تحصیلاتش را در بخش تاریخ شرق میانه، عصر اسلامی و اروپا آغاز کرد و با کمک اسناد و آثار آرشیوی موجود دربارهٔ سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود را نوشت. در این دوره در کنار تحقیق اسناد تاریخی، با روش‌های جدید تحقیقی و علمی در زمینهٔ تاریخ آشنا شد و تا پایان عمر به کارهای علمی و تحقیقی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

به علت کمبود یا نبود شواهد، روشن نیست. تنها اثر موجود از دوران زردشت، *اوستا* و همچنان اثر هرودوت به نام تاریخ توانسته‌اند تاریخ دورهٔ اوستایی را تا حدی روشن کنند. البته پس از تهاجمات اسکندر مقدونی آثار متعددی نوشته شد که موجب روشن شدن ادوار مختلف تاریخ افغانستان باستان گردید. بخشی از کارهای تاریخی کاکر، متشکل از تبارشناسی واژهٔ افغان و افغانستان است. همچنین او از سازوکار دولت پشتون‌ها در سدهٔ پانزدهم میلادی در دهلی جدید خبر داد و معتقد است دولتی که شیرشاه سوری در آنجا تأسیس کرد، مدلی برای بابرشاه بود که در

پرداخت. علم‌آموزی وی در لندن امتیازات عمده‌ای داشت؛ یکی اینکه به مواد دست اول دربارهٔ خط دیورند دسترسی پیدا کرد. دوم اینکه افزون بر منابع سنتی و روایی، بر سرچشمه‌های مستند علمی نیز اتکا کرد. در نتیجه، اعتماد نویسندگان بین‌المللی را به دست آورد که علت آن استناد بر منابع علمی بود. کاکر با استفاده از مهارت‌های زبان انگلیسی، از سویی به آرشیوها و کتاب‌های معتبر بین‌المللی دسترسی داشت و از سوی دیگر، از روش‌های تاریخ‌نگاری مدرن آگاه بود. وی در سال ۱۹۷۱م. برای گذراندن مقطع دکتری به ایالات متحدهٔ امریکا رفت و در دانشگاه‌های پرینستون و هاروارد دربارهٔ حکومت و جامعهٔ افغانستان در زمان زمامداری امیر عبدالرحمن‌خان پژوهش کرد و در سال ۱۹۷۷م. موفق به أخذ مدرک دکترا شد. پس از بازگشت به کشور، نخست وظیفهٔ رسمی را به عنوان عضو پشتو آغاز کرد و مسئولیت چاپ *مجلهٔ کابل* را نیز عهده‌دار شد. همزمان کرسی تدریس تاریخ را در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل به پیش برد. وی پیش از دورهٔ دکتری برای انجام وظایف رسمی، سفرهای کاری به خارج از افغانستان داشته است که برخی سفرها از این قرار بود: سفر به اتحاد جماهیر شوروی به همراه با هیئتی در سال ۱۹۵۸م؛ سفر به ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۹۵۹م. به دلیل انجام برخی کارهای پژوهشی در دانشگاه‌های کالیفرنیا، هاروارد و پرینستون. پس از سال ۱۹۷۸م. در نتیجهٔ تدریس، پژوهش و فعالیت‌های پی‌درپی علمی به رتبهٔ علمی پوهاندی (استاد تمامی) دست یافت. از لحاظ فکری، یک ناسیونالیست قوم‌گرا بود که به ارزش‌های ملی عشق می‌ورزید و به همین دلیل به عضویت حرکت سیاسی «ویش زلمیان» درآمد. «ویش زلمیان» یا «جوانان بیدار» نخستین گروهی بود که در سال ۱۳۲۶ به شکل یک جنبش سیاسی با گرایش ناسیونالیستی به وجود آمد و در سال ۱۳۲۷ به حزب سیاسی تبدیل شد. در مورد اعضای مؤسس و محل تأسیس گروه ویش زلمیان، نظرات متفاوتی وجود دارد. به نقل از عبدالهادی توخی و ابراهیم خواخوژی، ویش زلمیان در شهر قندهار توسط محمد رسول پشتون، کاکا محمد انورخان اچکزی، قاضی بهرام، غلام جیلانی الکوزی، عبدالهادی توخی، عبدالصمد کارگر و عبدالخالق واسعی تأسیس شد (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱۱۴). پس از هجوم نیروهای اتحاد شوروی سابق بر افغانستان، به عنوان عضو اتحادیهٔ استادان و دانشجویان دانشگاه کابل، در مقاومت مدنی در برابر اشغالگران شرکت کرد؛ به همین دلیل در سال ۱۹۸۲م. گرفتار و روانهٔ زندان شد. پس از رهایی از زندان، در سال ۱۹۸۷م. روانهٔ پیشاور شد و در کنار عضویت در اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد، به عنوان تحلیلگر سیاسی، فعالیت‌های سیاسی‌اش را آغاز کرد. وی در تبعید به عنوان نخستین رئیس اتحادیهٔ استادان دانشگاه‌های افغانستان تعیین شد. او افزون بر تاریخ، در زمینهٔ ادبیات، هنر، فلسفه و فرهنگ نیز دارای مطالعاتی عمیق و گسترده بود و بدین سبب در مطالعات تاریخی تنها بر اسناد تاریخی اتکا نکرد، بلکه در نوشته‌ها و آثارش از متون و شواهد ادبی، فرهنگی و حتی فولکوریک نیز بهره برد (کاکر، ۱۳۵۷: ۱، ۴). سرانجام وی در هفتم جولای ۲۰۱۷، در ایالت سانفرانسیسکوی ایالات متحدهٔ امریکا بر اثر بیماری درگذشت.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

سال ۱۵۲۶م. هند را تسخیر کرد (کاکر، ۱۳۵۷: ۲۰). در ادامه، جنبش روشانی را که پیر روشان در اواخر سدهٔ شانزدهم میلادی علیه سلطهٔ مغول‌ها بر سرزمین‌های پشتون به وجود آورد، مورد بحث و بررسی قرار داد و به جنبه‌های حماسی آن توجه بسیاری نشان داد. او دربارهٔ حرکت پشتون‌های هوتکی در اوایل سدهٔ هفدهم میلادی به رهبری میر ویس‌خان هوتکی در قندهار و چگونگی آزادسازی افغانستان از دست لشکر شاه‌سلطان‌حسین صفوی سخن گفت (همو، همان، ۳۰). البته وی در توصیف این وقایع از آنها به عنوان افتخارات قوم افغان یاد کرده و سپس از احمدشاه درانی و چگونگی توفیق در تأسیس دولت مستقل به مرکزیت قندهار بحث کرده و او را امپراتور خطاب کرده است. امپراتوری‌ای که گسترهٔ آن از خراسان تا دهلی جدید، به علاوهٔ کشمیر و سند بوده است (همان، ۷۶). کاکر ضمن بررسی تاریخ افغانستان باستان، تلاش کرد براساس آثار و شواهد تاریخی، ریشه‌های پشتون‌ها را در این سرزمین جست‌وجو کند. او دربارهٔ رشد واژهٔ افغان از لحاظ تلفظ، مفهوم و کاربرد آن، هویت سیاسی یک ملت را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و تلاش کرده است تاریخ افغانستان را از آریانای قدیم تا افغانستان کنونی در دوره‌های مختلف تاریخی تحلیل کند (همان، ۱۳۱).

۵. ابراهیم عطایی:[۱] نظر وی در مورد آغاز تاریخ معاصر افغانستان چنین است:

---

۱ نویسنده و مورخ پشتوزبان، فرزند حاج مولوی عطا محمد مشهور به حاجی آخوند، در سال ۱۹۳۰م. در شهر کندهار / قندهار به دنیا آمد. وی علاوه بر یادگیری علوم رایج دینی زمان خود، درکندهار و کابل تا کلاس دهم به تحصیلات منظم ادامه داد، اما بر اثر بیماری نتوانست آن را به پایان رساند. نخستین شغل رسمی وی آموزگاری بود. پس از آن تا سال ۱۹۷۷م. به امور زیر اقدام کرد: سال ۱۹۵۷م. مدیرمسئول *طلوع افغان*، معاون مطبوعات کندهار، مدیر مؤسسه انتشارات هلمند و مدیرمسئول مجله *هلمند*؛ سال ۱۹۶۸م. مدیر اطلاعات و فرهنگ کندهار و غیره بود. وی حدود بیست سال با مجلات و روزنامه‌ها همکاری داشت (*دائرةالمعارف آریانا*، ۱۳۹۲: ۱۹۲/۵-۱۹۵).
عمده‌ترین آثار وی عبارت است از: ۱. *دنیکه گانو پیغام* (۱۳۳۲ش)؛ ۲. *هلمند دکلتور به ساحه کی* (۱۳۴۴ش)؛ ۳. *صفحه از تاریخ هلمند لشکرگاه* (۱۳۴۷ش)؛ ۴. *دکندهار پیژندنه* (۱۳۴۷ش)؛ ۵. *دپشتونستان مسئله دحق خود ارادیت په رانکی* (۱۳۴۸ش)؛ ۶. *هلمند تئاتر* [بی‌تا]؛ ۷. *په پشتو ادبیاتو کی دکیسی برخه* (۱۳۵۶ش)؛ ۸. *دپشتنی قبیلو اصطلاحی قاموس* (۱۳۵۷ش)؛ ۹. *دپیوار حماسه (درامه)* [بی‌تا]؛ ۱۰. *شاهراه ابریشم و شبکه‌های جنوبی آن* (۱۳۶۱ش)؛ ۱۱. *نگاهی به تاریخ مختصر افغانستان* (۱۳۸۳ش). وی در تاریخ‌نگاری خود به مباحث مهمی چون علل و عوامل عظمت و شکوه، انحطاط و سقوط دولت سدوزایی‌ها به‌طور عام و دولت محمدزایی‌ها به‌طور خاص و به نقش شخصیت‌های بزرگ در تحولات مهم تاریخی در ایجاد افغانستان جدید و تداوم آن، توجه کرده و در تحلیل این موضوعات خطوط کلی گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی مشهود است. دربارهٔ تلاش‌های وی در این حوزه و تلقی او از دوران معاصر و مؤلفه‌های آن، نخست باید گفت در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان، روش‌های مختلفی وجود دارد که

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

«...تاریخ‌دانان ما مبدأ تاریخ معاصر را از نیمهٔ دوم قرن هجدهم قبول کرده‌اند که بنیاد امپراتوری افغانستان توسط احمدشاه ابدالی گذاشته شد. اگرچه من عقیده دارم که باید تاریخ معاصر ما از هنگامی آغاز شود که مردم ما برای اولین بار با یک قدرت استعماری روبه‌رو شدند و این یک واقعهٔ بس بزرگ در سیاست خارجی افغانستان بود که بر اثر آن مردم افغانستان حوادث ناشناخته را استقبال کردند که عواقب چندان خوشایندی نداشتند و از همان اوان سیاست عوامل خارجی بر عوامل داخلی سنگینی می‌نمود و این یک امر شوم ولی واقعه‌ای بزرگ بود؛ زیرا مسیر تاریخی ما را از نگاه کمی و کیفی تغییر داد و آن را به سواحل طوفانی برابر نمود؛ به همین سبب من تقسیم‌بندی مورخان سلف را رعایت کردم و برای آغاز تاریخ معاصر تأسیس امپراتوری افغانی را به عنوان مبدأ می‌آورم...» (عطایی، ۱۳۸۳: ۲۲، ۲۳). او در ارزیابی و بررسی ساختار جامعهٔ افغانستان، دربارهٔ تأثیر بافت‌های قبایلی بر ساختار جامعه چنین نوشته است: «جامعه را در ساحهٔ قبیله «سیستم جرگه‌ها» می‌گویند. جایی که قبیله باشد، آنجا جرگه هم هست و در جایی که جرگه معمول است، جامعهٔ تحت سایهٔ مناسبات قبیله واقع است. جامعهٔ افغانستان یک جامعه قبیلگی است و تا جایی که تاریخ به یاد دارد، از قدیم‌الایام در این جامعه نظام قبیله سایه افکنده است. نظام جرگه حاکم است؛ در این نظام حدود حقوق و جزا توسط رسم و رواج خصوصی تعیین و مسائل بزرگ جامعه ذریعهٔ لوی جرگه حل و فصل می‌شود. فیصلهٔ جرگه‌ها دارای وزن و قدسیت است. اگر یک فرد همراه با خانواده‌اش تباه شود، آن را قبول می‌کند و در مقابل فیصله جرگه بغاوت و خیانت را نمی‌پذیرد. این‌چنین لویه جرگه‌ها تاریخ طولانی دارند. جرگه‌های مهم در قرن هجدهم، سپس در قرن نوزدهم و در قرن بیستم دایر شدند. در قرن بیستم صاحبان

هر یک از مورخان افغانستانی از آن بهره گرفته‌اند که بدون بازشناسی این روش‌ها شناخت دقیق آنها ممکن نیست. بر این اساس، وی در نوشته‌های تاریخی خود بیشتر روش تبیین را به کار گرفته و به دنبال اثبات فرضیه‌های خویش بوده است؛ به همین دلیل در پی جمع‌آوری و ارائهٔ شواهد و مدارک بوده است. اگرچه او به صورت آشکارا به طرح فرضیات نمی‌پرداخت، اما از محتوای مباحث تاریخی او برمی‌آید که در کنار این روش تبیین، از دیگر روش‌های موجود در تاریخ‌نگاری مدرن نیز استفاده کرده است. گاهی نیز برخلاف اصول دانشگاهی به شرح رخدادهای تاریخی به صورت توصیفی پرداخته و دربارهٔ قضایا به‌صورت تنگ‌نظرانه قضاوت کرده است. با این وصف به نظر می‌رسد با ادبیات و منطق تقسیم‌بندی تاریخ‌نگاری‌های مدرن آشنایی داشته است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

قدرت در این جرگه‌ها اشتراک می‌ورزیدند و همهٔ مردم نمی‌توانستند در آن سهیم شوند؛ به همین سبب جرگه‌ها نمایندگی از دموکراسی نمی‌کنند، ولی در جامعهٔ اشرافی قبیله همین راه و رسم است که مسائل توسط جرگه‌ها حل و فصل شود. جرگه نمایندگی از خانان قبیله و قشر متنفذ جامعه را می‌نماید. بنای آن را یک راه حل عادلانه شمرده نمی‌توانیم» (عطایی، ۱۳۸۳: ۴۱). به روشنی معلوم است که او براساس نظریهٔ قوم بزرگ و ناسیونالیست پشتونی، کشور افغانستان را کشور جرگه‌ها می‌شمارد؛ درحالی‌که رسم برگزاری جرگه‌ها ویژهٔ قبایل پشتون است و قبایل پشتون به هیچ‌وجه نمایندگی از تمام جامعهٔ افغانستانی نمی‌کند؛ هرچند در دوران معاصر قدرت سیاسی را به دست گرفته‌اند.

عطایی در کنار این‌گونه تحلیل‌ها، نگاهی علمی به تاریخ داشته است: «... امپراتوری افغانی که احمدشاه آن را تأسیس کرد، شکل دولتی آن کاملاً خان‌خانی بود. وقتی احمدشاه از طرف خانان قبایل در جرگهٔ شیر سرخ به پادشاهی برگزیده شد، یک دستگاه اداری را به میان آورد و در پایتخت یک شورای دائمی که اعضای آن شامل جرگهٔ شیر سرخ و تعدادی فرماندهان نظامی بود که در همهٔ مسائل نظامی و ملکی طبق مشاورهٔ آنان عمل می‌کرد. بدین ترتیب، اساس دولت خان‌خانی گذاشته شد. شکل بیرونی دولت بسیار بزرگ و قوی بود و برخی از کارهایش بر بنیاد قبیله متکی بود و این بنیاد توان وزن این امپراتوری باعظمت را نداشت؛ به همین دلیل دولت خان‌خانی تا عصر احمدشاه و یک قسمت پادشاهی تیمورشاه دوام آورد و سپس فروپاشی آن آغاز شد؛ تا اینکه بعد از جنگ‌های طولانی و خطرناک از پا درآمد...» (همان، ۱۳۸۳: ۴۲). وی نقشهٔ یک امپراتوری افغانی را طرح کرده و به منظور توسعه و تحکیم آن فعالیت‌هایی را آغاز کرد که در طول ۲۶ سال پادشاهی‌اش، زندگی او در جنگ‌های مداوم و بالای اسب گذشت، ولی این سخن همراه با او بود که در هر میدان فتح نصیبش می‌گردید. موصوف در غرب خراسان، در جنوب شرق و دولت گورکانی هند و در شمال دولت جنیدی اوزبیک را در قالب‌هایی که خودش برای آنان تعیین نموده بود، جا داد که وظیفه‌شان خدمت برای استحکام و دوام امپراتوری افغانی بود. احمدشاه امپراتوری بزرگی را قایم نمود، ولی امن و امان فقط در زیر تیغ شمشیر بود. با وجود آن از خراسان تا کناره‌های اخیر پنجاب و از حوزهٔ آمو تا بحیرهٔ عرب در حدود امپراتوری او پیوند داشتند. احمدشاه

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

توانست در حدود فرهنگی افغانستان یک اداره را قایم سازد، از خراسان هند گورکانی و بخارا به مانند حوزه‌های امنیتی استفاده نماید...» (همان، ۱۳۸۳: ۵۷). او در کنار بررسی اوضاع افغانستان، به بررسی تحولات دوران معاصر در حد کشورها نیز توجه داشته است: «... اروپاییان زمانی بر هند راه یافتند که کاشف بحری در اواخر قرن پانزدهم کشتی خویش را در ساحل جنوبی دریای هند متوقف ساخت و آنجا را به نام کالیکت مسما ساخت که بعدها به کلکته تبدیل شد. از این به بعد پرتغالی‌ها، هلندی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به این مناطق سرازیر شدند. آنان در ابتدا از پادشاهان مغول جواز و امتیازات تجارت و بازرگانی را به دست می‌آوردند که بعدها علاقه‌مند مستعمره کردن این مناطق شدند...» (همان، ۱۳۸۳: ۴۹).

از بررسی نوشته‌های تاریخی وی می‌توان دریافت که آنچه او را در تاریخ‌نگاری متمایز ساخته، نگاه قاعده‌مند و تحلیلی او به تاریخ است؛ زیرا با نگاه انتقادی به رویدادهای معاصر افغانستان سعی داشت تا حدودی بی‌طرفی محققانه را نیز رعایت کند. برجستگی دیگر وی، توجه او به حوادثی بوده که در دوران معاصر بیشتر زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داده است و هرگاه دربارهٔ شاهان و حاکمان معاصر سخن گفته، به‌طور عمده فضایل و معایب آنها را در کنار هم نشان داده است. عطایی علاوه بر رویدادهای سیاسی، به موضوعات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز توجه داشته است؛ به‌طوری که بخش‌هایی از نوشته‌های او را می‌توان به عنوان مهم‌ترین مرجع برای تاریخ جدید افغانستان قلمداد کرد. در ضمن قضاوت‌های او دربارهٔ رهبران معاصر، به‌ویژه فرمانده مسعود کاملاً تباری بوده و به جای تبیین علمی به اتهام دست‌زده است که این می‌تواند جایگاه وی را از مقام یک مورخ ملی‌گرا به مقام یک مورخ قوم‌گرا تنزل دهد.

۶. میر محمد صدیق فرهنگ:[۱] او ازجمله مورخانی است که تاریخ افغانستان را

۱ در سال ۱۹۱۵م. در قریه چهاردهی کابل به دنیا آمد و در شش‌سالگی آموزش‌های ابتدایی را در دبستان تازه‌تأسیس امانی آغاز کرد. وی از آغاز کودکی به‌ویژه در علوم اجتماعی و ادبیات مستعد بود و از جمله دانش‌آموزان ممتاز به شمار می‌رفت. او از نوجوانی تحت تأثیر محیط خانوادگی و مطالعهٔ نشریات آزادی‌خواهان هندی و مشروطه‌خواهان ایرانی، به مسائل سیاسی و اجتماعی گرایش پیدا کرد؛ چنان‌که با چند تن از هم‌صنفانش از جمله مرحوم علی احمد نعیمی یک دایرهٔ ادبی ایجاد کرد که دربارهٔ موضوعات مختلف ادبی، اجتماعی و سیاسی کشور بحث می‌کردند. در پایان یازدهمین سال تدریس وی بود که محمد نادرشاه در محفلی که فرهنگ نیز در آن حضور داشت، کشته شد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

به سبک جدید نوشت و درواقع، کار وی ادامهٔ روند رو به رشد تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری نوین افغانستانی است که در فاصلهٔ سال‌های پس از استقلال با روی کار آمدن دولت مدرن و اهتمام آنها به ایجاد و استمرار مؤسسات آموزش عالی تداوم یافته است. پیش از وی، مورخانی چون میر غلام محمد غبار، عبدالحی حبیبی، احمدعلی کهزاد نمونه‌های ویژه‌ای از تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی را بر مبنای نگرش نوین تاریخ‌نگاری در افغانستان ایجاد کردند، اما فرهنگ با وجود آرا و اندیشه‌های ملی‌گرایانه، در بررسی‌های تاریخی نسبت به تحلیل داده‌های تاریخی دیدی علمی و انتقادی داشت. کتاب *افغانستان در پنج قرن اخیر* وی مبتنی بر تحلیل رویدادها و وقایع گذشته با نگاه نو است. در عین حال، او نسبت به هویت ملی، تحلیل حوادث تاریخی و نقد منابع توجهی خاص داشته، از افسانه‌سرایی فاصله گرفته و وقایع و رخدادها را به صورت سال‌شمار بررسی کرده است. همچنین وی روش تحلیلی و انتقادی را در بررسی حوادث تاریخی مربوط به دوران معاصر با نهایت دقت به کار بسته، بسیاری از نقاط تاریک و تحریف‌شدهٔ تاریخ افغانستان را تبیین کرده و از عهدهٔ رسالت تاریخ‌نویسی که همان کشف حقیقت و قابل درک و فهم کردن است، به خوبی برآمده است. وی بر شناخت درست و جایگاه هر یک از منابع و اسناد و مدارک تأکید داشت و از ابتدای تاریخ‌نگاری خود در هر یک از مباحث تاریخی

در پی آن حادثه، فرهنگ و تعدادی از جوانان دستگیر و زندانی شدند. از این رو، او مدت یک ماه را در زندان سپری کرد. فرهنگ با قاتل نادرشاه آشنایی داشت و دقایقی پیش از حادثهٔ قتل، ضمن کشیدن سیگاری با وی صحبت کرده بود، اما از تصمیم وی در قتل شاه اطلاعی نداشت. به گمان بیشتر افراد علت زندانی شدن وی همانا ایجاد دایرهٔ ادبی بود که به مذاق دولت وقت خوش نیامد و دولت بی‌دلیل وی را از آموزش در مؤسسات دولتی مادام‌العمر محروم کرد. وی سپس همه‌روزه بخشی از اوقات روزمره‌اش را صرف فراگیری علم و زبان‌های خارجی به شکل خودآموز کرد و به مطالعهٔ آثار علمی، تاریخی، فلسفی و ادبی روی آورد تا آنکه در سال‌های پایان عمرش نه‌تنها دائرةالمعارف‌های معروف بریتانیکا و یونیورسالیس از وی دعوت کردند تا در بخش مربوط به تاریخ افغانستان برای آنها بنویسد، بلکه دانشگاه کلمبیای آمریکا نیز از وی خواست تا دربارهٔ اوضاع افغانستان و تاریخ آن برای دانشجویان کنفرانس دهد. فرهنگ افزون بر زبان‌های دری و پشتو، با زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نیز آشنایی داشت. بیشترین آثار و نوشته‌های وی در حوزهٔ تاریخ افغانستان عبارت است از: ۱. *صفاریان*؛ ۲. ترجمهٔ *مسئلهٔ افغانستان از ۱۸۴۱ تا ۱۸۷۸م*. از دیوک آف آرگایل [بی‌تا]؛ ۳. ترجمهٔ *منطق و فلسفهٔ علوم* از فرانسوا گریگور (۱۳۴۰ش)؛ ۴. ترجمهٔ *تسوید قوانین* از رید دکرسن (۱۳۴۰ش)؛ ۵. *مسئلهٔ پشتونستان* [بی‌تا]؛ ۶. کتاب *افغانستان در پنج قرن اخیر* که نخستین بار در سال ۱۹۸۸م. در ایالات متحدهٔ آمریکا منتشر و سپس در سال ۱۹۹۵م. برای بار دوم در تهران منتشر شد. وی در سال‌های پایانی زندگی‌اش به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد و در منطقهٔ متروپولیتن واشنگتن ساکن شد و همان‌جا درگذشت (محمود، ۱۳۷۷: ۴۴۵).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

به مثابه یک اصل استوار بهره‌گیری صحیح کرد و به آن سخت وفادار بود. فرهنگ در این باره چنین گفته است: «...از آنجا که تحقیق تاریخی اساساً کار علمی است، هنگام بررسی پدیده‌های تاریخی کوشیده‌ام در حد امکان موازین قبول شدهٔ این دانش را به کار ببرم و از مداخلهٔ عواطف شخصی و حتی احساسات ملی و وطنی خود در آن جلوگیری نمایم. برای این منظور سعی کرده‌ام سطح مطالعه را گسترش دهم و تعداد بیشتری اسناد و مدارک را بررسی کنم و از روایات مختلف و بعضاً متضاد، روایتی را اختیار کنم که بر اسناد معتبرتر و نزدیک‌تر به زمان وقوع حادثه مبتنی بوده و به وسیلهٔ قراین و شواهد خارجی تأیید می‌شود و در اغلب موارد کوشیده‌ام تا همراه با روایت انتخاب‌شده روایات مخالف و مغایر را نیز بیان کنم. در هر قضیه و به‌ویژه در قضایای مورد اختلاف اسناد و مأخذ را در پایان هر باب ارائه کرده‌ام» (فرهنگ، ۱۳۸۱: ۴/۱). او از معدود مورخانی است که از همان ابتدای کار و در مواضع مختلف به مسئلهٔ روش در تاریخ‌نگاری توجه خاص نشان داده است (همو، همان، ۶).

۷. اعظم سیستانی:[۱] وی تاریخ‌نگاری را از حیث روش و بینش، برخلاف سنت جاری تاریخ‌نگاری موجود، منحصر به بررسی تحولات اجتماعی و جریان‌های تاریخی نکرد و در کنار بررسی بنیادهای سیاسی، به بحث و تبیین پدیده‌های اجتماعی در تاریخ افغانستان پرداخت. او تاریخ را جریانی در توالی حوادث می‌دانست و بر آن بود که حوادث نه در خلأ وقوع می‌یابند و نه اسرارآمیزند، بلکه قانون منطقی و ترتیب علت و معلولی بر سلسله حوادث حاکم است و هر حادثهٔ تاریخی حادثهٔ دیگری را به دنبال می‌آورد. تنها از این نظرگاه است که قضیه و

۱ در آغاز سال ۱۹۳۸م. در یک روستای دورافتاده در ولایت نیمروز به دنیا آمد. وی پس از فراگیری تعلیمات مقدماتی در ولایت نیمروز، به کابل رفت و دانشجوی تربیت معلم و دانشکدهٔ ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل شد و پس از فراغت از آن دانشکده در سال ۱۹۶۶م. شغل آموزگاری را پذیرفت و در اواخر سال ۱۹۸۰م. در آکادمی علوم افغانستان، در مرکز تحقیقات علوم اجتماعی در گروه تاریخ پذیرفته شد (سیستانی، ۲۰۰۹: ۳). تأثیرپذیری مورخان افغانستانی از تاریخ‌نگاری مدرن، در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری آنان قابل توجه و تأمل است. ترجمهٔ کتاب‌های تاریخی و الگوگیری از سبک نگارش غربی، از جمله اهتمام در ساده‌نویسی و دقت علمی، توجه به اسناد و منابع و پرداختن به تاریخ گذشتهٔ باستانی، تاریخ‌نویسی افغانستانی را وارد عرصهٔ جدیدی کرد. بر این اساس، از جمله مورخانی که از این روند متأثر شد، اعظم سیستانی است که تاریخ‌نویسی سنتی را از حیث روش تاریخ‌نویسی نقد جدی کرد. وی مانند دیگر نویسندگان و مورخان ناسیونالیست، به تاریخ‌نگاری علمی روی آورد و ضمن نقد تاریخ‌نگاری سنتی، هدف تاریخ‌نگاری را احیای هویت شخصیت افغانی دانست (سیستانی، ۲۰۰۹: ۱۱-۱۳).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

حادثه‌ای می‌تواند محتوم و پرهیزناپذیر باشد؛ وگرنه هیچ واقعه‌ای اجتناب‌پذیر نخواهد بود (سیستانی، ۱۳۹۶: ۱۳). تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری سیستانی مانند دیگر مورخان ملی‌گرای افغانستانی از برخی جنبه‌ها همسانی‌هایی دارد، اما با توجه به فضای فکری و شخصیت مورخ، شاخصه‌هایی در روش وی دیده می‌شود که پرداختن به آنها برای شناخت وی ضروری است. روش و بینش سیستانی در بیان رخدادهای تاریخی در موارد مختلف متفاوت است: ۱. آوردن زمان دقیق رخداد همراه با ماه و سال؛ ۲. تأکید بر زمان خاص؛ ۳. بررسی و واکاوی گزارش‌های تاریخی و تحلیل محتوا همراه با نقد و نظریات خودش؛ ۴. آوردن مقدمه‌ای کوتاه دربارهٔ هر رخداد در ابتدای موضوع، رویکرد به گذشته در تبیین مواد تاریخی و شرح تفصیلی مطالب خود به شکلی پیوسته؛ ۵. بررسی جزئیات رخدادهای تاریخی.

وی در برخی موارد در بیان رخدادها به تبیین جزئیات به شیوهٔ تفصیلی پرداخته است. این جزئی‌نگری حوادث بیشتر دربارهٔ شخصیت‌های تاریخی و رجال معاصر کشور است. برای مثال، در مورد خوشحال‌خان ختک چنین نوشته است: «... در میان رجال و شخصیت‌های نامدار سیاسی–فرهنگی پشتون، خوشحال‌خان ختک (۱۶۱۳–۱۶۹۱م) هم از لحاظ شعر و ادب و هم از بُعد قلم و شمشیر، رهبری بزرگ و سیاستمداری شجاع و پرشهامت بود. او سردار و بزرگ قوم ختک و پیشتاز قیام پادشاهی اورنگ‌زیب به شمار می‌رود. خوشحال‌خان در عین حال که مرد سیاست و شمشیر بود، شاعری انقلابی و توانا نیز بود و برای وحدت افغان‌ها و تشویق آنها برای حصول آزادی و ترک مناصب حکومت مغول با زبان قلم اشعار آبداری نوشته است» (سیستانی، ۲۰۰۹: ۷۶). اعظم سیستانی دوران به قدرت رسیدن احمدشاه ابدالی را چنین گزارش داده است: «چگونه احمدشاه ابدالی به پادشاهی برگزیده شد؟ دهه‌های چهارم و پنجم قرن هجدهم میلادی برابر است با دوران سلطنت و فرمانروایی نادرشاه افشار؛ دورانی که همراه با بهره‌کشی وحشیانه فئودالی، غارت و چپاول مستقیم توده‌های مردم، تشدید ستم مالیاتی، زورگویی خشونت‌بار و اعمال کشتارهای وحشت‌آور و برپا ساختن کله‌منارها و ویرانگری‌های خانمان‌سوز بود. از آغاز سال ۱۷۴۰م. تا سال‌مرگ نادر افشار (۱۷۴۷م) قبایل و عشایر پشتون، تاجیک، هزاره، چار ایماق، ازبک و ترکمن افغانستان در مصب رود کابل، در بلخ و کندز و اندخوی و سرپل و شبرغان و هرات و بادغیس و سیستان بر ضد نادر علم طغیان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

برافراشتند و با آنکه سپاه کیفری نادر تمام این قیام‌ها را غـرق در خـون کـرد، ولـی بازهم هیچ‌گاه نتوانست روح مقاومت و استقلال‌طلبی را در مردم ما خفه کند و هـر باری که در یک گوشه قیامی با زور سـرنیزه و خمپـاره موقتـاً خـاموش می‌گردیـد، شورش دیگری سر بلند می‌کرد و برای مدتی حکام خودکامه را بـه کاسـه سـر آب می‌داد. در چنین اوضاع پرآشوب و بحرانی و بی‌ثباتی، توده‌های میلیـونی مـردم قلبـان خواستار تغییر حاکمیت استبدادی فئودالی بودند و سرانجام نادرشاه افشار بـه دسـت سرداران دربار خود به قتل رسید و با قتل او بلاوقفه دولت او هم از هم فروپاشـید و افغانستان تحت رهبری احمدشاه درانی نخسـتین کشـوری در منطقـه بـود کـه طبـل آزادی و اسـتقلال بـه نـوا درآورد» (سیسـتانی، ۲۰۰۹: ۳۱۴). وی تفکـر قـومی و تاریخ‌نگاری قومی را نقد می‌کرد و در این باره چنین نوشته است: «یک حلقهٔ خاصی افغانان خارج از افغانستان که تعلیم‌یافته و به اصطلاح روشنفکر هم می‌باشند، دانسته و یا ندانسته تحت تأثیر بیگانگان کینه‌توز و فتنه‌انگیز رفته و چنین مسـائل را دامـن می‌زنند. اینان غمین‌اند و ماتم می‌کنند که از قـرن هجـدهم بـه بعـد افـرادی از قـوم پشتون و به زعم غلط آنان قوم پشتون بر افغانستان حکمروایـی کرده‌انـد، امـا بـاکی ندارند و چرتشا (فکرشان) خراب نمی‌شود که تنها از ظهور اسلام بدین سو، اعـراب، خاندان‌های ترک‌نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغـولان، تیمـور و احفـادش و تیموریـان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده‌اند. اینان دل‌خوشی ندارند کـه بر ویرانه‌های خراسان، کشوری به نام افغانستان سربلند کـرد؛ کـه خـدایش همیشـه سربلند دارد. اینان شاید آرزو می‌کردند که کاش این وطن –خاک به دهـن بـدخواهان افغانستان– در حال تجزیه و زیر سیطرهٔ فـارس صـفوی و شـیبانان مـاوراءالنهر و هنـد بابری می‌بود، هرگز مستقل نمی‌گشت و تمامیت اراضی نمی‌یافت. اینان دیـده ندارنـد و نمی‌توانند تحمل کنند که فردی از قوم پشتون که مانند اقوام دیگـر کشـور یـک قـوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهد. اگر این‌طور نیست پس چرا بـه خود نبالیم» (همو، ۲۰۰۹: ۳۳۳). سپس در ادامه خوانندگان را وادار به احترام و تعظیم احمدشاه ابدالی کرده و این موضوع یکی از مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری رسـمی و ملی‌گـرای افغانستانی است که باید دولتمردان تاریخی مورد احترام قرار بگیرند و این امر براساس پیش‌فرض‌های غیرعلمی استوار است. «فردی از باشندگان اصیل این خطهٔ پاک قـد علـم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد، چرا افتخار نکنیم که احمدشاه درانی «بابای کبیر»

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

لقب گرفته و از قلزم خرابه‌های خراسان و از اجزای مجزای آن کشوری ساخت که امروز به نام افغانستان یاد می‌گردد که به فرمودهٔ جناب محمد سید فیضی نام و بقایش مستدام باد! بلی که باید افتخار کنیم که در این سرزمین افتخارآفرین پس از دو صد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیر، بالاخره مردی پیدا شد و کشور مستقلی را تأسیس کرد. در جایی خوانده بودم که یک مورخ نامدار غربی برخاستن افغانستان از خرابه‌زارهای خراسان را معجزهٔ تاریخ خوانده بود. بپا خاستن یک کشور مستقل و مقتدر واقعاً معجزه و درخور هرگونه شکرگذاری و سپاس است. اگر احمدشاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمی‌خاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان یا تاجیکستان می‌بود، آیا باز هم این سروصدا و واویلا وجود می‌داشت؟ گمان نکنم جواب مثبت باشد» (همو، ۲۰۰۹: ۳۳۴).

در ادامه سیستانی به شرح اولویت‌های دولت احمدشاه ابدالی پرداخت. احمدشاه پس از انتخابش به عنوان پادشاه افغانستان، برای استحکام دولتش دو مسئلهٔ مهم پیش رو داشت. یکی تنظیم قبایل و راضی نگه داشتن آنها و دیگری تشکیل یک اردوی نیرومند و منظم برای تأمین وحدت ملی و توسعهٔ حاکمیت افغان. البته درست است که نزد احمدشاه درانی مدل یک دولت استبدادی شرقی از نوع دولت نادر افشار موجود بود؛ مگر شرایطی که هنگام تاج‌پوشی نادر در ایران فراهم بود، اینجا در افغانستان و در پایتخت آن یعنی قندهار چنین زمینه‌ای وجود نداشت» (سیستانی، ۱۳۸۶: ۳۰۹). سپس چنین نتیجه‌گیری کرد که: «واقعیت این است که نظام دولت احمدشاه درانی آمیزه‌ای از مناسبات «خانی–عشیره» نظامی است؛ بسیار نیرومند و به‌ویژه با توجه به نقش مهم و مؤثری که خان‌های قبایل در تأمین نیروهای جنگی و در مجموعهٔ اشرافیت فئودالی داشتند، نفوذ آنان در سرنوشت کشور بیشتر برملا می‌شود. قبایل بدان سبب که دائماً مسلح بودند، علی‌رغم قبول تابعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیهٔ قدرت سیاسی مرکزی به شمار می‌آمدند؛ به همین سبب احمدشاه درانی سران و بزرگان قبایل را در دربار و در پایتخت جمع کرد و با دادن القاب اعزازی و معاش و مستمری آنها را از قوم و طایفه و قبیله‌شان دور و به خود طوری وابسته و دلگرم کرد که پس از مدت کوتاهی امپراتوری وسیعی از نیشابور و سیستان در غرب تا پنجاب و کشمیر در شرق و از دریای آمو در شمال تا به هری هامان در جنوب را تحت قلمرو خود درآورد» (سیستانی، ۲۰۰۹: ۳۲۷).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

نتیجه‌گیری

مورخان افغانستانی در سده‌های هجدهم و نوزدهم به عنوان مورخان مسلمان در دربار شاهان سدوزایی و محمدزایی توانسته‌اند به سبک و سیاق تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری اسلامی و سنتی رسالت خویش را در نگارش تاریخ افغانستان درآن دوران به انجام برسانند. یافته‌های این پژوهش دال بر این است که مورخان افغانستانی در دو سدهٔ نخست (هجدهم و نوزدهم) کمتر به اصول و مبانی علم تاریخ و نگاه تحلیلی و منتقدانه به آن پایبند بودند و تنها تعداد معدودی از آنان دانش تاریخ را جزو علوم سودمند دانسته‌اند. آنها باور به عبرت‌آموزی تاریخ داشتند و خواندن تاریخ را به حکام و سلاطین توصیه می‌کردند. تاریخ‌نگری حاکم در تاریخ‌نگاری آنان، نگاه اسطوره‌ای به تاریخ همراه با تقدس‌گرایی، نخبه‌گرایی و جبرگرایی بوده و بیشتر به وقایع سیاسی پرداخته‌اند. به استثنای کاتب و چند مورخ دیگر، باقی مورخان دوران پیش از استقلال، در تمامی موارد تاریخ‌نگاری سنتی یا پیشین را در این مقطع از تاریخ معاصر افغانستان ادامه داده‌اند که محتوای آنها تعریف و تمجید از دربار، رسمی بودن مورخان، عدم توجه به اوضاع اجتماعی و معیشتی مردم، بی‌توجهی به اسباب و علل وقایع، نقل جزء به جزء حوادث بدون ارائهٔ تحلیل علمی از آنها و حواله کردن به تقدیر و قضا و قدر، استفاده از شعر و مادهٔ تاریخ، عدم نقل منابع و مآخذ و رونویسی آثار پیشین بود. به عبارت دیگر، نگرش و روش تاریخ‌نگاری همچنان دچار سکون بود. در این دوره، برخلاف آنچه درتاریخ‌نگری بعد از استقلال (۱۹۱۹م) می‌خوانیم، سخن از افغانستان تاریخی که دارای تمدن و تاریخ پنج‌هزار ساله باشد، کمتر به چشم می‌خورد و بیشتر بر غیرت قومی و به‌ویژه قوم افغان تأکید دارد و منابع مملو از ذکر فضایل شاهان درانی است. انگیزه‌های اصلی آنان ناشی از دو مقولهٔ زیر بوده است: ۱. تمایل به وطن و حب وطن به عنوان عامل پیوند انسان با زادگاهش که در تکوین آثار تاریخی این دوره نقش مهمی داشته است؛ ۲. بیشتر نویسندگان این دوره دارای جایگاه دیوانی بودند و انگیزهٔ آنها ناشی از مسائل اداری بوده است؛ به همین سبب آنها بیشتر به معرفی شاهان و شاهزاده‌های درانی و ویژگی‌های جغرافیایی جنوب و شرق کشور پرداخته‌اند. همچنین از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری این دوران اعتقاد به مشیت الهی در تاریخ، اصل ظل‌الله دربارهٔ پادشاهان درانی و رابطهٔ راعی–رعیتی بود که نشان می‌دهد

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

مورخان این دوره مقلد تاریخ‌نگاری اسلامی بوده و به همان شیوه به تاریخ پرداخته‌اند. با وجود این موارد، برخی از این مورخان در دورهٔ گذار استبداد به مشروطه زندگی می‌کرده‌اند که خواسته یا ناخواسته برخی از خواست‌های نظام جدید در آثارشان پدیدار است و از همان رعیت در مواضع دیگر به عنوان ملت افغان یاد کرده و تمام ارکان قدرت اعم از پادشاهان درانی و خان‌های محلی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. بنابراین آثارشان از دو حالت خالی نیست؛ یکی زندگی و تجربهٔ زیسته و دیگری، دوگانگی و تعارض میان جهان سنتی و مدرن. همچنین شناخت مورخان این دوره از گذشته‌های باستانی افغانستان به‌ویژه پیش از اسلام، آشفته و مملو از افسانه، اسطوره و داستان‌های غیرواقعی است، اما دربارهٔ دورهٔ اسلامی به دلیل دسترسی به منابع تاریخ اسلام، شناخت بیشتر و درست‌تری داشتند. در آثار آنها مباحث و مسائل اجتماعی و اقتصادی به ندرت طرح شده است و این دسته از مورخان بیشتر به تکرار مطالب مورخان پیشین پرداخته‌اند. از آنجا که تألیف این کتاب‌ها غالباً فرمایشی و درباری بود، می‌بایستی به تأیید شاه می‌رسید و به همین دلیل بسیاری از وقایع به علت ترس، چاپلوسی، مصلحت‌اندیشی و یا عدم درک و فهم مناسب، به کناری نهاده می‌شد و از ذکر آنها چشم‌پوشی شده است. با وجود آنکه بیشتر این مورخان در مقدمهٔ کتاب‌های خود بر صداقت مورخ تأکید می‌ورزیدند، در عمل واقعیت‌ها را به علت‌های گوناگون مکتوم می‌ساختند.

گفتنی است تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی سدهٔ بیستم میلادی بیشتر متأثر از دگرگونی‌ها و تحولات منطقه و جهان بوده و با استفاده از فضای باز سیاسی بعد از استقلال و اندیشهٔ مشروطهٔ اول و دوم بوده است. در تاریخ‌نگری آنها ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی حاکم بوده و بر تاریخ افغانستان و نام‌های باستانی افغانستان تأکید داشتند. آنان افغانستان را کشوری با تاریخ و مدنیت پنج‌هزار ساله و نخستین مسکن آریایی‌ها با جغرافیایی بزرگ می‌دانستند. در نگاه آنان، این کشور طی فرایندی تاریخی به‌تدریج گستردگی و وسعت خاک‌های خویش را از دست داد. راه حل آنان برای افغانستان کنونی احیای رسوم و سنت‌های باستانی بوده است. آنها در پی آن بودند که صورت و شاکلهٔ تمدنی افغانستان تاریخی را حیات دوباره ببخشند. آنچه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مورخان افغانستانی را در سده‌های هجدهم و نوزدهم با تاریخ‌نگاری و تاریخی‌نگری مورخان سدهٔ بیستم متفاوت کرده، ناشی از نگرش

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

خاص آنها به جغرافیا بوده است؛ جغرافیای سرزمینی که امروزه به نام افغانستان شناخته شده و در آثار و منابع مورخان قبلی بدان پرداخته نشده و حتی گاه از این افغانستان با نام خراسان یاد شده است.

منابع و مآخذ

- آریان‌فر، شمس الحق (۱۳۸۷)، *شخصیت‌های کلان افغانستان*، انتشارات میوند.
- آهنگ، محمدکاظم (۱۳۸۲)، *حماسه‌هایی از قهرمانان سیاست و فرهنگ*، کابل: نشر صبا.
- ابراهیمی، محمد اسحق (۱۳۶۷)، *زندگینامه و رخدادهای پروسه تاریخ‌نویسی استاد علی احمد کهزاد*، کابل: انتشارات دانشگاه کابل.
- افشار، محمود (فروردین ۱۳۵۷)، «وقایع‌نگاری و تاریخ‌نویسی در ایران و افغانستان»، *مجلهٔ گوهر*، ش۶۸، صص۲۷-۳۳.
- انصاری، فاروق (۱۳۹۶)، *همایش بین‌المللی کهزاد*، کابل: اکادمی علوم.
- بیگی، حسین حیدر (۱۳۹۶)، *پدر تاریخ‌نگاری افغانستان*، کابل: بنیاد اندیشه.
- پنجشیری، دستگیر (۱۳۷۷)، *ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان*، پیشاور: انتشارات فضل.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۱)، *تاریخ‌نگاری در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- توین‌بی، آرنولد (۱۳۳۶)، *نظری به تاریخ*، ترجمهٔ سهیل آذری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۵)، *تاریخ افغانستان پس از اسلام*، کابل: انجمن تاریخ.
- حسینی جامی، محمود (۱۳۸۴)، *تاریخ احمدشاهی*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خالص، سلطان محمد (۱۲۹۸)، *تاریخ سلطانی*، بمبئی: انتشارات کارخانه محمدی.
- خوافی، میرزا یعقوب‌علی (۱۳۹۰)، *پادشاهان متأخر افغانستان*، به کوشش سرور مولایی، تهران: انتشارات عرفان.
- دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۵)، *شناسنامه افغانستان*، تهران: انتشارات عرفان.
- *دایرة المعارف آریانا* (۱۳۹۲)، *هیئت نویسندگان دایرة المعارف*، ج۵، کابل: اکادمی علوم افغانستان.
- رابینسون، چیس اف. (۱۳۹۳)، *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمهٔ محسن الویری، تهران: انتشارات سمت.
- رحیم، رسول (۲۰۰۱م)، *یادنامه میر غلام محمد غبار*، لندن: بنیاد نشریات پرنیان.
- رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۱)، *فلسفه انتقادی تاریخ*، تهران: پژوهشگاه فکر و اندیشه اسلامی.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

- رهین، عبدالرسول (۱۳۸۶)، *تاریخ مطبوعات افغانستان*، استکهلم: انتشارات شورای فرهنگی افغانستان.
- ریاضی، یوسف (۱۳۶۹)، *عین‌الوقایع*، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران: بنیاد افشار.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- سیستانی، اعظم (۱۳۹۶)، *تاریخ چیست و مورخ کیست؟*، کابل: انتشارات دانش.
- ..... (۱۳۸۶)، *ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی*، کابل: انتشارات دانش.
- ..... (۲۰۰۹م)، *برخی شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی افغانستان*، کابل: انتشارات دانش.
- *شصت سال تاریخ‌انگاری در افغانستان* (۱۳۹۰)، *مجموعهٔ آثار سخی منیر*، صاحب‌نظر مرادی، علی امیری و سید جواد دروازیان، کابل: بنیاد آرمان شهر کابل.
- شکارپوری، میرزا عطامحمد (۱۹۵۹م)، *نوای معارک*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کراچی: انتشارات سندهی ادبی بورد.
- صالحی، محمدعرب (۱۳۸۹)، *فهم در دام تاریخی‌نگری*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.
- طنین، ظاهر (۱۳۸۳)، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران: انتشارات عرفان.
- عطایی، محمد ابراهیم (۱۳۸۳)، *نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان*، ترجمهٔ جمیل الرحمن کامگار، کابل: انتشارات میوند.
- علوی، عبدالکریم (۱۸۴۸م)، *تاریخ محاربه کابل و قندهار*، لکنهو: هندوستان.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۷)، *افغانستان در میسر تاریخ*، ج۱، تهران: انتشارات جمهوری.
- فاریابی، پویا (۱۳۸۰)، *یادنامه غبار*، کابل: انشتارات پرنیان.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۸۱)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، به کوشش ابراهیم شریعتی، ج۱، تهران: انتشارات عرفان.
- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۸۷)، *ماهیت پارادیمی اندیشه‌های سیاسی*، مازندران: دانشگاه مازندران.
- کاکر، محمدحسن (۱۳۵۷)، *افغان، افغانستان و مختصری از کوشش‌های افغان‌ها برای تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان*، کابل: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کابل.
- کالینگوود، آر. جی (۱۳۹۰)، *اصول تاریخ*، ترجمهٔ عبدالرضا سالار، تهران: نشر نی.
- کهزاد، احمدعلی (۱۳۳۴)، *تاریخ قدیم افغانستان*، ج۱، کابل: مطبعه دولتی.
- ..... (۱۳۷۸)، *افغانستان در پرتو تاریخ*، پیشاور: مطبعه دانش.
- گدیس، جان لوئیس (۱۳۷۹)، *تأملی در تاریخ معاصر*، ترجمهٔ حسین علی نوذری، تهران: انتشارات طرح نو.
- محمود، شاه محمود (۱۳۷۷)، *تاریخ‌نویسی در افغانستان*، کابل: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کابل.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

- مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۰)، *افغانستان جغرافیای بحران*، کابل: انتشارات سعید.
- موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹)، *هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)*، ترجمهٔ اسدالله شفایی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی- هنری نقش سیمرغ.
- مولایی، محمدسرور (۲۰۰۱م)، *یادنامه میر غلام محمد غبار*، به کوشش پویا فاریابی، لندن: بنیاد پرنیان.
- نوری، نورمحمد (۱۳۳۵)، *گلشن امارت*، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- یزدانی، حاج کاظم (۱۳۸۵)، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، ج۱، تهران: انتشارات عرفان.

List of sources with English Handwriting (Transliteration)

- Āryanfar, Shams al-Ḥaq (2008), *Shakhṡiyathāy-e Kalān-e Afghanistan*, first edition, Maivand Publication.
- Āhang, Moḥammad Kaẓem (2003), *Ḥemāsehā'ī az Qahramānān-e Siyāsat va Farhang*, first edition, Kabul: Ṣabā Publishing.
- Afshār, Maḥmūd (1357), *Vaqāyeʿnevīsī va Tārīkhnevīsī dar Iran va Afghanistan*, Gohar Publishing.
- Beygī, Ḥoseyn Ḥeydar (1396), *Pedar-e Tārīkhnegārī-ye Afghanistan*, Kabul: Bonyād-e Andīshe.
- Panjshīrī, Dastgīr (1377), *Zohūr va Zavāl-e Ḥezb-e Demokrātīk-e Khalq-e Afghanistan*, Pīshāvar: Fazl Publication.
- TurkmenīĀzar, Parvīn (2012), *Tārīkhnegārī dar Iran*, Tehran: Pajūheshgāh-e ʻOlūm-e Ensānī va Moṭāleʻāt-e Farhangī.
- Twain B., Arnold (1336), *Naẓarī be Tārīkh*, translated from English to Persian by Soheyl Āẕarī, Tehran: Naqsh-e Jahān Publication.
- Ḥoseynī Jāmī, Maḥmūd (1384), *Tārīkh-e AḥmadShāhī*, by GholāmḤoseyn Zargarīnejād, Tehran: Tehran University Press.
- Ḥabībī, ʿAbdolḤayy (1378), *Joghrāfiyā-ye Tārīkhīy-e Afghanistan*, Kabul: Maivand Publication.
- Ḥabībī, ʿAbdolḤayy (1372), *Jonbesh-e Mashrūṭiyyat dar Afghanistan*, Qom: Ehsani Publishing.
- Ḥabībī, ʿAbdolḤayy (2010), *Tārīkh-e Mokhtaṣar-e Afghanistan*, Peshawar: Dānesh Publishing Association.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

- Ḥaẓratī, Ḥasan and ʿAbbās BorūmandAʿlam (2012), *Ta'ammolātī dar ʿElm-e Tārīkh va Tārīkhnegārī*, Tehran: Naqsh-e Jahān Publication.
- Khāleṣ, Solṭān Moḥammad (1298), *Tārīkh-e Solṭanī*, Mumbai: Kārkhāne-ye Moḥammadī Publication.
- Khʷāfī, Mīrzā Yaʿqūb ʿAlī (2011), Pādeshāhān-e Moteʾakhkher-e Afghanistan, by Sarvar Molā'ī, Tehran: ʿErfān Publication.
- Dolatābādī, Baṣīraḥmad (2006), Shenāsnāme-ye Afghanistan, Tehran: ʻErfān Publication.
- Robinson, Chase F. (2014), *Tārīkhnegārī-ye Eslāmī*, translated from English to Persian by Moḥsen Alvīrī, Tehran: Samt Publication.
- *Resāle-ye Shaṣt Sāl Tārīkhengārī* (2011), Collection of Lectures, first edition, Kabul: Ārmānshahr Publication.
- Riyāẓī, Yousof (1990), *ʿAyn al-Waqāʾʿ*, by Moḥammad Āṣef Fekrat, Tehran: Afshār Foundation.
- Zarrīnkūb, ʻAbdolḥoseyn (2001), *Tārīkh dar Tarāzū*, Tehran: Amīrkabīr Publication.
- Shekārpūrī, Mīrzā ʿAṭāMoḥammad (1959), *Navā-ye Maʿārek*, by ʿAbdolḤayy Ḥabībī, Karachi: Sandahi Adabi Bord Publication.
- Ṣāleḥī, Moḥammad ʻArab (2012), Tārīkhnegarī va Dīn, Tehran: Pajūheshgāh-e Farhang va Andīshe-ye Eslāmī.
- Ṭanīn, Zāher (2004), *Afghanistan dar Qarn-e Bīstom*, Tehran: Erfan Publication.
- ʿAbdulKarīm, Monshī (1987), *Tārīkh-e Aḥmad*, Lucknow.
- ʿAbdulKarīm, Monshī (1848), *Moḥārebe-ye Kabul va Kandahar*, Lucknow.
- Ghobār, Mir Gholām Moḥammad (1374), *Afghanistan dar Masīr-e Tārīkh*, Tehran: Jomhūrī Publication.
- Fāryābī, Pūyā (2001), *Yādnāme-ye Ghobār*, Kabul: Parniyān Publication.
- Farhang, Mīr Moḥammad Seddīq (2011), *Afghanistan dar Panj Qarn-e Akhīr*, by Ebrahīm Sharīʿatī, Tehran: Erfan Publication.
- Qezelsofli, MoḥammadTaqī (2008), Māhiyyat-e Pārādāymī-ye Andīshehāye Siyāsī, Māzandarān: Mazandaran University.
- Kāteb, Faiẓ Moḥammad Hazāreh (2014), *Toḥfat al-Ḥabīb*, by Moḥammad Sarvar Molāʾī, Kabul: Amīrī Publication.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]

- Kāteb, Faiẓ Moḥammad Hazāreh (2014), *Serāj al-Tawārīkh*, by Moḥammad Ebrāhīm Sharīʿatī, Tehran: Erfan Publication.
- Kar, H. (1969), *Tārīkh Chīst?* Translated from English to Persian by Ḥasan Kāmshād, Tehran: Khʷārazmī Publication.
- Kākar, Moḥammad Ḥasan (1978), Afghānha, Afghanistan, va Mokhtasarī az Kūsheshhāy-e Afghānha Barāy-e Tashkīl-e Dolat dar Hendūstān, Fārs va Afghanistan, first edition, Kabul: Published by Kabul University, Faculty of Social Sciences.
- Kohzād, Aḥmadʿ Alī (1325), *Tārīkh-e* Afghanistan, Volumes I and II, Kabul: Government Press.
- Kohzād, Aḥmadʿ Alī (1334), *Tārīkh-e Qadīm-e Afghanistan*, Volume I, Kabul: Government Press.
- Kohzād, Aḥmadʿ Alī (1999), Afghanistan dar Partov-e *Tārīkh*, Peshawar: Dānesh Press.
- Gaddis, John Lewis (2000), *Taʾammolī dar Tārīkh-e Moʿāṣer*, translated from English to Persian by Hoseynʿ Alī Noẕarī, Tehran: Ṭarḥ-e No Publication.
- *Researches of ʿAllāmeh Aḥmadʿ Alī Kohzād International Scientific-Research Seminar* (2017), Kabul: Afghanistan Academy of Sciences.
- Maḥmūd, Shāh Maḥmūd (1998), *Tārīkhnevīsī dar Afghanistan*, Kabul: Faculty of Social Sciences, Kabul University.
- Morādī, Sāḥeb Naẓar (2011), *Afghanistan Joghrāfiyāy-e Boḥrān*, Kabul: Saʿīd Publication.
- Mūsavī, Seyyed ʿAskar (2000), *Hazārehāy-e Afghanistan (Tārīk, Farhang, Eqteṣād va Siyāsat)*, translated by Asadollāh Shafāʾī, first edition, Tehran: Cultural and Artistic Institute of Naqsh-e Sīmorgh Publication.
- Mowlāʾī, Moḥammad Sarvar (2001), *Yādnāme-ye Mīr Gholām Moḥammad Ghobār*, be Kūshesh-e Pūyā Fāryābī, London: Bonyād-e Parnīyān.
- Mīr Moḥammad Hoseyn Shāh (1988), *Yādnāme-ye Kohzad*, Kabul: Kabul University, Faculty of Social Sciences Publication.
- Nūrī, NūrMoḥammad (1335), Golshan-e Emārat, Kabul: Afghanistan History Association.
- Yazdānī, Ḥāj Kāẓem (2006), Pajhūheshī dar Tārīkh-e Hazārehā, Tehran: ʿErfān Publication.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.53.3.3]